

عالی فاسنے را پر فوج نخود و جرنل این خبر شنیده و بر پیش آمدن و ذیر مطلع گردیده فوج متین هلمه را کش خود خواهد و بالاتفاق  
بذا فیضه مقابله شجاع الدوله در مریضه پیشتر راند و هن عرصه میزرا بخت خان هم که با شجاع الدوله بدبو دار شدیل کهند آمده بر فاخت  
اگلیشیان گزیده ملازم شپاپن گردیده سرداران اگلیشیه بعض فوج را بآواره سیچراست بر تبلکسون فرستادند تا ضابط آنجا بوده از  
طرف صوبه او ده وحدت و آنجا خبردار باشد و محمد اکبر خان را یک تو از آنجا تجویز را او شتاب را مقرر ساخته و جرنل کنک  
با کمل فرج مع ختاب را دیزرا بخت خان به ال آبا در فته پیشتره آنجا جازم شدند میزرا بخت خان که از کم و کمین قلعه مذکوره  
اگلی داشت طرف حصار را در جاییکه پیشنه نداشت نشان داد و جرنل تو پها ره قلعه شکن که از نارت شکر و ذیر سیراه داشته  
همان طرف بسته دیوار انجا را شکست و علی بیگ خان و غیره که از قبل فوج را بر جراحت قلعه آنجا مامور بوده اند عرصه بر خود نگذشت  
و دیده اما خواه شدند را او شتاب را سبے صناسن آبرد و مال آنها غیر مال و ذیر و مخیر بودن در فاخته و عدم رفاقت نگذشت  
گردیده آنها را از قلعه برآورده و قلعه تبیخ را صحاب اگلیشیه در آمد علی بیگ خان و غیره ملازمان شجاع الدوله خفت یا فته نزد افغان  
خود شتاب فته و را او شتاب را با تفاوت و اعانت راجه بلوند نگه نیز دلیت هر دو صوص صوبه او ده مهها امکن استظام  
داده عمال در اکثر محلات بلکه بهجه جا فرستاده اکثر ره از افواج میر فاسن خان مثل هر دو شن هلی خان رشیخ فرحت ملی  
و برادرانش و شمسوار بیگ تور اسنه قائل هستراصیت را ملازم ساخته متین همراه و عمال هر محال بخود چون خبر نهفت و ذیر  
تحقیق یافت جرنل مع شتاب را دیزرا بخت خان عازم جنگ و ذیر و مریضه گردیده و عمال رامع افواج نو ملازم جا بجا  
شکر داشت آنکه کشتا ب را دشید و لبست صوبه مذکوره با دجو و عمل دیرینه شجاع الدوله که از عهد بر بان الملک سعادت  
حبله مادر ره او قریب به چاه ساله بود بر هم زده اکثر جا را استظام داده کار ره شرگ کرد لیکن نک سجراء بعض ملازمان  
وقابو طلبیه دنایق شناسته اکثر زمینه اران آسنجا حصوص راجه بلوند درین امر نسبه موید بود <sup>نه</sup> <sup>نه</sup> <sup>نه</sup>

### کفتار در خلگان ثانی شجاع الدوله با تفاوت را و مهار مریضه با جماعت اگلیشیه و مغلوب گشتن او

چون را و مهار اجابت دعوت شجاع الدوله نموده در رسیده ذیر با تفاوت پیشتر آمد و جماعت افغانه که وحده بر فاخته نموده بوده  
امید و ارسیدن داشت و شره برآمدن در خدام این احتمله که اسپه پیشتر نگذراستند عهاد الملك طاہر با معده ۱۰۰ ره  
رسیده تماشانه بودند مقدمه درست او کار ره برآمد و فی الحقيقة از ناخن تنبیه ره هم پیشتر  
عقده نکشید و وزنگ کدو رت شکستیکه یافته بودند احمد ره از دل احمد ره از دل القصبه در افواح کوشیده تلاعه عتکین  
روه داده خلگ سیکی دست داده تکلیفه که تما ب تحمل مددات تو پخانه گاه استه مذاشت دست و پا ره جنبانیده علطف  
عنان نمودند تا برگز دولت خود که نول گواهیار بود عنان بدران بازنگشید شجاع الدوله تیزرا نک سجراء نوکران و عدم  
دلدیسته فدویان چهره مقصود در آمینه امید نمیدیده دل نک برگشت در زمانیکه فوج اگلیشیه از افواح صوبه هله آباد جنبیه هم  
استقبال افواج ذیر بود بعض افواج مریضه نفایده ستمه افواج اگلیشیه را در رسیده ان محصور و شهه از تگ و تماز اندی  
مشوش ره داشت خانه پیکمار را او شتاب را که با اندک مردم در میان آنها افتاده قریب بود که هلاک شود دران قوت  
جبهه اتفاق داشت دلیرانه نموده گویند بدرست خود ساشر طعن و ضرب نیزه گردیده و در رسیده ان مردان آبرده خود نگذد شدت  
نماینکه فوج اگلیشیه نبرد او ارسیده ازان دار و گیرش رهانیده آنست که را او شتاب را که اکثر صفاتت چمیده داشت

وردیں جزو زمان از جمیع رو سامنہ از بوده برگزیر سے از اعیان در مکارم اخلاق تفوق داشت برخی ازان اقتضا والد تھا لے غقریب در ذکر احوال اونبا بریاست سوچ عظیم آباد و حکومت آنجا کہ داشت گناہ شہنشاہ خانہ و قائم سکار خواہ بقید ملی اب رہیم خان باد رانہ اک آباد حب الاشعار پیشی بھادر خواست کہ بلشکر دزیر رفتہ بارا پیشی بھادر پیش دخند کرد ہے از شهر نہ کور برا مید بود کہ خبرگزشت وزیر کہ ثانیہ شنیدہ باز بگشت و مسے دران فوج نفع بود تا مصالحہ وزیر بالٹکیشان رو سے داد رہا اور خبرگزشت و آن غرزی و افرالتیز سرسر صدق و دعا از کنج خیول رافتہ ابرآمد و برشد آباد رسید ذکر شش در من حکومت پیش خیک رنابض نہاست مرشد آباد گشت اقتضا لے خواہ آمد القصہ وزیر بارا گزشت خود واطھوف فرخ الپدرفت و از اما غنہ وغیرہ سکون تعلل و اہمال و رامانت نہوده از بیریکے ہفتارہ دچارہ جو کے نہود بیریے ختنی میگفت اما چون از تہ دل بنود در عاطر وزیر جانے یافت آخر امام احمد خان بگش خلف محمد خان غضنفر خیک با وجود عداد تھا لے دیرینہ مقتضا کے جو افراد نے کہ داشت اکاف با شجاع الدوّلہ گفت کہ ازین جماعت افغانہ وغیرہ کہ شناور قع نصرت و رامانت دارید کے کار شناخواہ آمد و در استطوار ہاچنہ صفت زریکہ داری بخراج سپاہ و مد عیان امد اور فتہ بحال خود در فوایسید ماند و ہمین پھر ان نعمت تاشائی بوده دام سفحت خواہند ساخت بزرگ من مصلح درود حال است یا با معاون دسے کہ تو قع رفاقت از ائمہ داریہ بر و شمن تبازید اگر حیات باقی ہت غفرے یا بید و الابا بر و جان خود در رسید ان مے بازید و اگر این کار و شوار نمایہ می تو سا دیگر سے کے پیکار تن تھما برخواستہ پیش انگلیشیان بروید اپنے شنیدہ شدہ کار ائمہ بر دیہ عتل جو امجدی ہاست اغلب کہ باشنا نزد غاصبو نہد باخت و شمار اور ملک نخواہند اندخت بلکہ ملن غالب آفت کہ نباہر نام دشان فاما دن شما از در خلاص در آمده در کرام و احترام شمار ارضی تقبیص سخن اسند بود درین میں بعد فتح قلعہ اہل آباد گشت یافتہ وزیر نوبت ددم بومدد و عید پادشاہ در سروران انگلیشی سخت ھفظان قلعہ چاڑہ ناما مید از غفر و خلبہ شجاع الدوّلہ گردیدہ و سامان قلعہ دارے را ہم کتر دیہ قبیعہ راحوالہ عملیہ انگلیشی نہد بیغی از ائمہ ملازم پادشاہ و برخی نزد شجاع الدوّلہ براہی شدند +

### ذکر پیر قشق شجاع الدوّلہ نصیحت احمد خان بگش ملاقاتی دن با سرور انگلیشی و خامید مصالحہ و

شجاع الدوّلہ بعد امعان فخر حسن احمد خان بگش را دربارہ خود اصول آراؤ حسن شفوق دہستہ با معاون دسے از نہ ما بر پا کے خود سوار گشتہ راٹکر انگلیشی گرفت زیادہ از ده دوازدہ سوار ہمراہ مذاشت بعد طے سافت بھیں کرنک خبر رسید کہ وزیر الملک بین صورت می آید اول سخیر مستخبر صدق و کذب خبرگشتہ بعد تحقیق بپاے ادب با جمیع ایسرا دان و را دستتاب راے پیش رفتہ استقبال وزیر کر وزیر جنل مرجتی دیدہ از پاکے فرود آمده مخالفہ نہود در جنل مع کل دران و دستتاب رکن ذرگز را بیندہ پیادہ پا پا لکے وزیر در کالبیں وان گشتہ تا بھیہ خود کہ بر اے او استادہ کردہ بودند رسیدہ فرود آور فنہ سرداران انگلیشی روازم ضیافت و مہان دارے بعل اور ده از آداب و تواضع بقیہ فر و نگذ اشتند شجاع الدوّلہ طعام ضیافت پہا سبحانی از خواب ہم عنان شاد کامے بجا یکہ خیمہ کاہ ایلو و دو کروہ فاصلہ داشت برگشتہ باہر ایسیان کہ از سہ چار صد کس میں نہودہ اندھریل ساخت و از طرف مصالحہ کر دو سہ پلر و پساطت شتاب رکن انسفال یافت و جمعی نہودہ حب الاذن رو ساے انگلیشی جمیع مازمان خود را ملیبد اشت و تکمیل درفت سفر او پیغام بران اکثر اوقات و در بعضی ایمان آمدن او وجنل در فانہ پھریک معمول بیو در او شتاب رکن

ذکر بیکانگی دور شجاع الدوّلی که تبرادر خان من خاک رسید و فخر

درین کار است رفاسے طرفین منظور داشت اما مقتضیاً نکنوار گئے که قبل ازین ساخته درستگ طازمان شجاع الدوّل رهبری داشت  
منی هبادنبا برآجزو نمودن بیر خاصم خان از عظیم آباد منشک بود هنر شجاع الدوّل را و به همراه خود ساخته در اندر قم مرازم و  
سلیعه جمیلہ تقدیم رسانید و سورخین دوست و دشمن گردید +

### کفار در قرارداد و شروط مصالح میان شجاع الدوّل و گلکیشیه و خوشین او بر صوبه خود لعید حکام عدو و پیمان مقوم

بناءً بساخته براین قرار یافت که شجاع الدوّل چاه که بر و پیغمور غص اخراج ایشان را در حرب اور رویداد با گلکیشیان رواند  
نفت نقد و نصف و گیر بر صوبه تخته افراید و اپنے از صوبه او در تحریک درآمده باشد مجرایا بد صوبه ای ایاد مخصوص پادشاه و پادشاه  
درال آباد خاطرفا و خدمات خانه میزراخیت خان بنازد که رفیق پادشاه و گلکیشیان شده بود طازمان پادشاه خود را کیم کشید  
روپیه سالیانه از خزانه شاه بسی جمله بالگزار سه بندگانه یافته باشد و خوبیه زان گلکیش باعانت پادشاه درال آباد باند و بیک  
از اصحاب گلکیشیان در خدمت شجاع الدوّل بطور میانجی گز که معاشر خود کار سه بجهات اولند اشته باشد و بعد ازین  
حمد و پیمان دوست همیگر را دوست و دشمن همیگر را دشمن و بر سر هر کس دشمن زور آزاد و گیر که اعانت او نماید و هر کس  
از گیر کس نوجیه باعانت طلبید و چنان بر ای مصارف شعباً حب فوج بر ساند و راجه بلوند سنگ زند این ایشان را رس کر  
شاید رفاقت پادشاه و گلکیشیان از خدمت شجاع الدوّل مقصود بجهات موسم شده بود و همچنانه فاس تقییرات او صاحب  
گلکیش خود را در احیاعت وزیر و حمایت خود گذاشتند و مذکور از طرفین مرقوم شد و ثانی مرقوم بمهرو دستخوش فرقین  
اسکوام یافت و شجاع الدوّل را عالیت متظره غیر از ازاد که رزیکه عجاله عمود بودند +

### ذکر بیکانگی که ما در شجاع الدوّل مع کل اقر با بطبع زرها نمود و گوی و فا و خلاص ازین جمله مردم افسوس نمود

وزیر بعد تقریباً عهد زریکه بزود دسته مخود بود و ذکر تحریک افتاده با هر یکی از رفقاء خود بقدر معنده و راد گلکیش اد  
زر سه نمود و همین قسم با دروزن خود و برادران زن خود و همیع اقرباً خلیه متضمن فرستادن مبلغی مناسب گذاشته براین  
خود از زندگان شنی خلوصی زریکه کو ار قام نمود اما به ثبوت پوسته که از هر کس هر چه توقع داشت و فی الحقيقة آنکه از همه  
الیمال و ایثار آن بعد زبرآمدن می تواثت ملع را کار فرمگشته برخی لطف و جمعی لطف و گروبه رفع آمزد این از این نموده  
فرستاده ختنه مادر و برادران زن ادو ملامان و طازمان نک پرورد و دیر نیمه اش همین سلوک را ملوك و داشتند گز زن او  
که هر چه از نقد و جواهر و طلا آلات و فقره آلات داشت و این خدمه او را میسر نموده ختنه ملکه بینه خود مع مروارید این برایک شوهر  
با وجود مخالفت مردم خوش آمد که فرستاد و ناسخان را جواب میداد که اینها را میسر است تا اسلام شنی شجاع الدوّل را رئیس  
او نباشد هیچ کیم ازین اسباب بکار من نمی آید اگرچه زنی بود آما آفرین بجهت مژده ای و دق صحبت شناسنی از رجایت  
که گفت اند شعر زن خوب فرمان بر پارسا به کنده مردم در دلش را پادشاه شجاع الدوّل بهم بعد این امتحان هر چیزی شد  
و از مصارف ایابدیه باسته میانند بزدن خود میداد و احتیچنین می باشد بایت مصروع پر مردم بود که زنی که بود  
القصد نمیدسته از این میانند بزدن مبلغی که امکان داشت برای بایقی مبلغ متعجل جواهر گران بیانیه خود را بست می ایوان اینکه  
بعد تین قسمیت که درین باب هم را اشتراک برای در میان بود درین گذاشته همچنان عیال را از ملک حافظ رحمت طلبیده شد

و قلعه چناڑہ رانیز بیوض قلعہ ای آباد از دست اگلیش انتزاع نموده از پادشاه و سرداران اگلیش محصر شد و در خدمت پادشاه یک را به نایاب وزارت و دیگر را ب نایاب میراث که خدمات موروث شد ادبود گذشت شعشه بزار الملک سوبه خود فسیف آباد که پادشاه آن برمان الملک ععادت خان و متهم دکمال شیخ شجاع الدوله است روانه کردید و دیوان محل زمین رفته بکار را سے خود پر راحت تنه اوال او و شاه عالم پادشاه و بقیه احوال هیر قاسم خان علاج ایجاد پر و قدر ملاحت سلاطین شاه جهان آباد دحکام و نامهان آن طرف غیر بگار و عظیم آباد مرقوم قتل و قائم رقنو ایش دفع انتظام و ملک دار را که با خtrag اصحاب انجیلیتیه و نواب دحکام دست نکان این جهان مملکتی رفعت و سویل درین صوبه روئے داده گزارش یافته ای اسناد که این فتر اختتم میابد

**ذکر حبوس نه دن نجم الدوّلہ پرسند ایا لوت بنگالہ بہتجوز ارباب کو نسل کلکتہ و فتن شمس الدوّلہ پنہری و نشرت بولایت خود و دردار دکلیعث ثابت خیک از ولایت اگلیش و دار الملک لنمن با انتظام این ممالک و رفع شورش و فساد و سوائیکلیک سبب هیر قاسم خان و دین خصم روی داد**

چون روز ناچه محدود دولت هیر حبیر خان دست قضاوی نور دید و شمس الدوّلہ پنہری و نشرت گورنر کلکتہ شنید که لارڈ کلینیت ثابت خیک صاحب اختیار صوبہ بنگاله و عظیم آباد گشته از ولایت اگلیش می آید بودن خود در کلکتہ مناسب نماییده قبل از ورود لارڈ مذکور روانه ولایت اگلیش شد و بقیه اصحاب کو نسل ایضا لجه ستره مکران و انتظام امور مخصوص خود شد بعد مردن هیر حبیر خان در کو نسل چپان قرار یافت که نجم الدوّلہ معروف هیر پلپورے پسر کلان هیر حبیر خان از بطن شیخی عظیم بجا رے پر شنیده و نواب اول بیلاح اصحاب کو نسل راتق و فاقن مهات نهاد است و ملک دار را باشند چون این صورت قرار یافت سترم لشیں صاحب کلان مرشد آباد و مسٹر جان سن صاحب کلان بردوان ہم در مرشد آباد آمد و بحضور خود پرسند ایا لوت بنگالہ اور اجلاس فرمودند و او وجبه معتقد یہ بہر و صاحبان مذکور بطور تو اضع رحایت نمود و نجم الدوّلہ چند روز ناظم مقنن در نزد کار دیوان مدارالہماں او و مرجع طوال ف امام صوبہ بنگاله بود و میر محمد کامل خان برادر هیر حبیر خان ناظم عظیم بہ نایاب برادر زاده خود و راجح دہیریج ناراین برادر خرد راجحہ لام ناراین دیوان مدارالہماں صوبہ مذکوره و رأی اشتراط را کے دیوان پادشاهی سے آن صوبہ بود امدادیت مراجیت با جمیع اگلیشیان خاصہ با جنیل کرنک سالار فوج اگلیش شجاع الدوله پنہری و قشی پچنہ ماہول که چند مہماں و پسہ زیادہ از کم کم سیخا بود در نواح اعظم کڑہ و جون پور بطور جاگیر پادخشنید سل مرتباً بین صورت گذشته بود که نزد کارنبار آزاد رده گئے گورنر پنہری و نشرت شمس الدوّلہ پنہری بحسب نسل کلکتہ رفت اما زکار خود مغزول اینو د عمل او کار پا قندهار می کردند شمس الدوّلہ معاشب او را پیش رح و بسط تکاشته و کتابی مجدد ساخت و ایه برادر خود جبار و نشرت ہوشیار خیک بیهادر کرده گفتہ رفتہ بود که هرگواہ لارڈ کلینیت پر صد و در کو نسل خانه شنیده کتاب مذکور را در اجتماع ارباب کو نسل بخوبی او بخواهد و اور الشیواند ازین جمیت ارباب کو نسل کلکتہ نزد کارنبار آزاد کلکتہ بیرون رفت و نے دادند و اونبا بر انتقام ایار دکلینیت که در زمان مصنعت کرستے او وزوال دولت سراج الدوّلہ و شروع اتفاق ایه هیر حبیر خان فشی و مقرب او بود بآمدن لارڈ کلینیت امید افزایش اقتدار از مرتبہ کم می پرسش بود و بہت نا آنکه لارڈ کلینیت بہادر شماجت خیک در رسید و ہوشیار خیک کتاب عیوب نزد کارنوسٹه برادر خود و در کو نسل بخوبی بار بآشا

بنهایاً باللغظ خواهد بـ لار ڈنگ کو رشتو ایند نند کار سر خرد شنطون نظر علوفت لار ڈبودا مابنوع معائب و نقائیں شہر الوله  
پرشته رفته بود که از کار خود مخزوی و مامور با قاست گلکتہ و مدم خروج از حد و د مینه شهر ند کور گردید + + +

### ذکر عزیز محمد رضا خان باطنی مدارج دنیا داری محض ساعدت بخت و تقدیر بار عزیز اسمعیل

نیابر مغزوی نند کمار از سلطه و اقتدار محمد رضا خان خلف حکیم ہادسے خان عقیدہ شیراز کے کدر عده ناؤسے پیر جعفر زاده  
نیابت چکلہ جہاں گیر نگرداشت بیا و رسے تقدیر بور دال طاف لار ڈکلین گشت و بیارش و کار ساز ہیانا بست نجم الدوله  
در نظامت و اختیار محل و عقد معاملات کل صوبہ بنگا لی یافته سید رضا خان ہماد و مظفر خاگ بخاطب گردید و آہستہ آہستہ  
خطاب بعین الدوله سبار ز الملک خان خانان یافته نوبت و ماہیہ و مراتب و حکم سوارے نالکی نیز حاصل ہنود دلار ڈکلین  
چون باستہ اع جبر انقلاب ممالک نگر عظیم آباد و مستیصال پیر قاسم خان و انتظام این ممالک مشین شدہ بود و این گل  
در نظر اهل ولایت نہایت عظیم روشنوار می نہ دلمد احمد راجح علیا ترقی یافته کیما راز کر نسلے عمر تبه لار ڈے کے منصب  
خطاب امارت ولایت انگلستان و لندن است رسید و در جمیع کار بارے اینجا بخس عختار و بکمال اقتدار آمدہ بود کہ تما حا  
چیز گورنر سے این اختیار و اقتدار نیاده مگر فواب گور ترجیل عمام الدوله بہادر سر برہنگ جلادت خاگ کدر مرتبہ بر لار ڈ  
کلیفت ہم فائق آمدہ در سینڈ و ستنان و ولایت شرکیہ و ہمیں ندارد و فی الحقيقة لائق این مرتبہ و مقامت لار ڈکلین بھائی  
ند کورہ تابع اجتماع آراء اے ارباب کو نسل نہ دلمد ا صبے کے از انگلیشیان را با خود برداشت نہ کسی از سینڈ و انگلیشی  
سچا طریقے اور و دنیا بر ایضا اقتدار خود اول بآجان کسن و ملٹن کاوید که نشانیدن نجم الدولہ بجای پدرش مناسب  
و معقول شد اماز سے ازو گرفتن بے حساب و بیحاجت عالم سر کار کپنی باید ساخت لہر د و سر دار ند کور ہستخانے  
نوكرے نوشته فرستاده جواب صاف دادند کہ مارا اطاعت امر شما دن نوکرے کیپنی ضرور و لازم بود المحال کذا دست ازین  
نوكرے بر و کشیتم ذکیر حکم شا برمائیت اگر دعوی دیگر باشد در عدالت پادشاهیہ برجوع نایید که در انجلیان فضیال یابد و  
انچہ اشعار ایضاں زر سبک کار کپنی سے فرمائید ہر کاہ زر بارے خطرے کے شما از پر رجم الدولہ گرفته بحایے سراج الدوله  
نشانیدہ بودید و مل سر کار کپنی خواہید نہ دلما ہم این بیان پسیر را کار پسیر کار کپنی خواہید نہ دلار ڈ  
کلیفت جواب صاف شینیده و بعد ستعفاسے نوکرے کر آئنا اول نہ دند جمال گفتکو بالہ ناندیدہ خاموش شے کر بیجاں خود  
بولایت رفت و ملٹن متنے خپڑست غفعه و سینڈ بود و تجارت گذرانید و بعد زمانے فی خپڑ باز نوکر شدہ صاحب، کلان مرشد آباد  
بود کہ اجلش در رسید و در ہوضع پیتی متصنعت بآباد فیما بین راه عظیم آباد و مرشد آباد مرد بچان کو و پیتی مدفن گردید  
از دور مرئی می شود درین فرقہ بخوبی و ترجم بر خلق شہرت دار دباشد که مرد خوبی بود بغیم و خوبیها داکش  
ولیم فلر ڈن و در چرائیت و ہوشیار سے امور خاگ و ثبات آشنا یہا و درستی فراج کرنل کا ڈر ڈو در دانائی و پاس حنوت  
انفلام و آشنا فی و معاملہ فتحے و جزر دستے در معاملات ملکی ہوشیار خاگ باز جو نیت دو حسن اخلاق و اکثر اوسنا  
سرشرا یون را و سر شرا مسن لابرادر خرد سر شرا یون لابرایر بابرادر کلان و بارلو صاحب ہم مثل ہائیان و محسن صاحب  
در اکثر بمحاذہ درافت بـ انفیر و ستر اندر رین و سترالیث و کمال دانائی و تو اصنع و علوفت و جمیع صفات حمیدہ  
در امشان و اقران ممتاز اند و برابر سر شرا مسن ہم شینیدہ می شود کہ برابر بابرادر بلکہ و بعض علوم حضور مسیح

به از برادر است و مثل این اختصاص درین فرد نگیر کر کے دیده شد اوصاف بعض هنگلیشیان و گیرم شنیده شد اما چون شنیده را آنها چنان سپاه کار سے بخوده است احوال آنها بقیین معلوم نیست که تجھش شسته آید +

### ذکر بالاک گرد من شهر پرس خود را ز جهالت و نادانی و مطعون گشتن او و راناسے وادی قرن

سینیرس که صاحب کلان هنیم آباد نبا بر مرثیه نوکرے خود پو دبیب قلت شعور تبع مسیر ملش و مسیر جانین کرد و با این غم گپتی که در بادی پور است و در این روزها هر صاحب کلان همانجا سے ماند گز و فریبیار سوار گشتند در قلعه آمد و میر کاظم خان را بخطاب عظیم آباد نشانیده قلیل و حیی بدست آورد و مبعایحت و اشعار بعض هنگلیشیان که مثل او در از شعور بوده اند ظاهر امر کب لبضه حرکات نامناسب گشته بود ازین جهت اقتدار لارڈ گلیفت شنیده برآبرد سے خود ترسید و بدست خود از جراحت کرچ خود را بالاک ساخته در باغ باقی پور مدفن و مطعون اقوام خود گز دید و جریل کر نک که از ساقیان بالارڈ گلیفت شنایت اخلاص درست و داشت و دین وقت صادر حل و عقد جمیع امور و مرجع کل معاملات گردید چون با ادکن جریل غذکور اول در کمال اخلاص دو آخوند شنایت بد خواهی بود چیزی را که خاطر ثان لارڈ ساخته ڈاکتر ملحن را بر طرف کنند ڈاکتر از دوستان خود در کمال ناکاره مرضی گشته بولایت خود رفت و عده برگشتن با دوستان بشیر و طخذد کرده اراده اول بالتفقیرات آنچه مطابق شیفتاده تا حال بزرگش خبر زندگے او شنیده می شود خدا اور اسری بر جا که بات موافق نیست او خوشش گلیدار دارد

رفتن لارڈ گلیفت بالکه آباد بر اسی ملاقات شاه عالم پادشا و وزیر الملک شجاع الدوله آصف جاه و گرفتن فرامین انسداد دیوانی خالصہ شریفیه هر سه صوبه بنگاله و اورنگزیه و عظیم آباد بنام گپتی هنگلیش و تجدید عهود و واد و اتحاد و پدر رفتن تحصیل زرها بر سه صوبه از دشنهایان و اختصاص یافتن هنگلیشیه بجهالت مذکور و شروع انقلاب اکثر ادع و تغیر

لارڈ گلیفت بعد در رو و بخلکتة و اطلاع بر امور ضروریه و انصرام بعض هنر ام که حاجت بگان داشت، نهضت بالکه آباد نبا بر تحصیل مقاصد بینه بیش نهاد خاطر داشت بخود وزیر الملک شجاع الدوله میرزا زین الدین آباد که مرکز دولت او بود حسب الائمه شعار لارڈ و جریل و نیاز بر لحاظ را و شتاب را که گویا واسطه اصلاح بین اینجانین بود قاصد آنکه آباد گز دید و میرزا کاظم نام شخصی را که مرد و لایت زاویه با هر تحسن رضا خان نوه حاجیه احمد پسر علی خواجهان هر حرم اختصاص درایام حکومت میر قاسم خان پستگیری می ایرا همچنان بجاده عاملی پر گئه سهند ام و چن پور داشت لارڈ ند کوز روزگان اقامت خود بدین من با او آشنا بود درین وقت بور دال طافت بیهی اکناف خود گردانیده بگز روپه نقد بخشیده مصاحب خود گردانیده بنا بر اسد جا و سخاں و تحصیل عرج محمد رضا خان هم او گردیده چون محمد رضا خان شرکتی را و شتاب بر کار و معاملات متعلقانی خواست قاصد آن بود که واسطه جواب و سوال در حضور پادشا و وزیر هم شتاب را بخوده میرزا کاظم ند کوز بجا ای او شاه نبا برین تقریب این اسر بالارڈ گلیفت مخفی از جریل بخود او میرزا اسند کوز راسید و اراین کار همراه لارڈ گلیفت رفت و لارڈ گلیفت هنگام ور و عظیم آباد ملاقات ها میر کاظم خان برا و میر حبیر خان و راجه دهیری خان ایین و را و شتاب رسیده بخوده قدر و فریلت

ذکر قتل پدر و مکلف بدل آیا در سرگل اتفاقات شاهزاد پادشاه علیه همچو

هر چند را بینزان شعور و وحدان سخنید و راوشتاب را که را براسته خود نبایر اتفصال جواب و سوال برگزید و میر کاظم خان را مرد ساده و بیخ و پرده لائق سردارخان معاشرات صوبه نداشت و میر حنارین نیز نبایر شوم ملکی با وجود احسانهای خان هر چو م و برادرش میر حبیف خان نک بچراسته را کار فرماده بقید رسیده او در کارهای اسایه دنیا خواهی براحت خواهان نیافت صوبه عظیم آباد بنام خود بانفراد گردید لیکن لارڈ درین سفر عزل و غصب مناسب نمیده و راوشتاب را که را براسته خواهه گرفته رو ائمه پیشتر گردید چون بال اباد رسید بعد حصول کورش پادشاه و ملاقات با وزیر الماکب شجاع الدوله بهادر و صیافتها و مشیکش تھالعث که از طرفین پیش آمد سقمه دیکه داشت خاہ براحت و فرمان آسناد دیوای فیضه صوبه بنام کپنی از وزیر و پادشاه و رفاقت چون پادشاه و وزیر نعلوب این جایگاهیم بچراسته و جلاعت و هم یعنی فرات بوده اند چار و نما پا قبول نموده برق خواهش را و فراین آسناد نوشته دادند و بسته و چار لک روسیه ماگزار سا برسه صوبه مقرر گشته قبولت بچرکنی که دست اوریل تهمه ماگزار را است داخل دفتر پادشاه بگردید و امور عظیمیه چنین بیشه آنکه عذر سے در میان آید و کسے گفتگوئے با کپنی و پادشاه آنکه لندن بسفارت ایلچیان و آنادل و مراسلات محروم میران کامل نماید و کمال حوصلت و آسانیه و بیع و شراء خوار ببردار و چارک رهوار جم باین زود سے بد دن تک را کیسو نمی شود اتفصال و انتظام یافته لارڈ فران لایاب متوجه خوار حکومت خود که عبارت از گلکته است معاودت نموده کنیت را که بعد رفتگن لارڈ بولایت و نویرون همراه است لارڈ کا یشه گماشته در آباد سخبت پادشاه گذاشت امسفه الحقيقة حاکم او بود و پادشاه حکوم او ورقا رسید و جزیل از جسی از سند کنده اما بے خود احداث آن نموده بناهی بعض منازل از خشت و آجر در انجام اذ احتمه بودا رسید و جزیل از جسی از سند کنده اما بے نقاره نوبت خانه پادشاه بگاهسته ناخوش گشته نوختن نوبت پر افعیه بند و لجه جاسیه بگشت و مردم نقاره خانه نهاده منبع از عمل خود سے بودند مصروع هر کانچ روز نوبت اوست «القصصه حین سلیقه راوشتاب را و ملاقات بیان و رسیدن گنه کار و حقوق دیرینه خدمتیها سے او در دلخواسته کپنی و اصحاب اگلیشی منظور نظر لارڈ گردید و میرزا کاظم از کارکه مخطوط و اشت محروم بهره لارڈ برگشت و علی ابراهیم خان بهادر را که برقا فاقت وزیر و مبنی بهادر بغيرت و احترام رسید زاید لیکن بنا بر خربت از زیاره و دیار مکدر سے ماند میرزا سے ذکور نظر بحق احسانیکه خان مرقوم در عهد عالیه جاه برا و کرده جان و ثبو و اور از صد مات لطیش و سلطوت عالیه جاه در گفت حایت خود محفوظ داشته بود ترغیب آمدن بمرشد آباد نموده و سلطنه ملاقات او بال لارڈ جزیل گردید و علی ابراهیم خان بنا بر الفقی که تبلیده ذکوره و آشنا یان آنجا بسبیطه بدل داشت آقا سنت داشت ببول فرمود و میره اه او را ده عدو و بمرشد آباد نموده را بسے شد و بمرشد آباد رسیده در زمرة رفقا سے مهز خیل اشلاک یافت اگرچه در کمال عزت لیسے ببردا مقدر اس فی او بقدر دیا قتش بیل نیاد و لارڈ گلیف لعجم آباد رسیده میر محمد کاظم ای از صوبه دار بعظیم آباد سعدی دیار حبیف خنارین را بانفراد رائق و فاقع مهات صوبه ذکوره گردید و بسرکمیر کاظم خان آلمکه و پس سالیانه مقرر گشت او در راج محل اکبر نگر که مولد و مطفش بود مکونت ورزیده چون خیت خوش شد و باش دیگر پیشگوی در کمال آرام و هشتمام گذرا نیم و نیکنام زندگانی نمود و میر حنارین بیان پادشاه بد باطنی و دناییکه با این بچاره بدل آور و بعد چند روز خفتها کشیده مغز دل گردید و در حضرت حصول حکومت جان خود در باخت چانه و در مقام مشغول بسین خواهد شد و لارڈ گلیف چند روز دعیم آباد توقف ورزیده رو ائمه گلکته گردید چون و را بخار رسید با نصرام مهابم خوش پرداخته سرکسبر صاحب کلان و بشرکب انتقام معاشرات مالی و ملکی چکله جان گیرجا جبارت خان مرزم گبر و ایند و چکا

بردوان را از مشارکت سپهیان پرداخته بود و کس از رو سارے معتمد اکلیشیہ پسر دمیرروح ائمین حسین خان بیادر سپهدار خنگ ملک سیف خان بن عده الملك امیر خان صوبه دار کا میں چون وقت نصفت لارڈ اکلیش بطرف الاماناد کر در عین برسات اتفاق افتاده بود بسوار کشتی موپنکنی در نواحی پنجه و شاه آباد ملاقات دار و مذکور رسیده اور از خود خوشود مدد نیز حکومت لک پوری سه صنایع پیش بستور درید تصرف او ماند و مالک از اسے آن در کپرس نظارت بگزار چنانچه در عین پیشین بود مقرر گشت اما نهایت کم ظاہرا زیاده از پنج شش لک روپیه بخود لیکن از غفلت شمارنے ذمکر داده کارک سپهدار خنگ ذمک بجراحت عکس ریحان پیرزاده پدرش که ناسب و مختار در منح کل معاملات جمیع صغار و کبار بود بعد دو سال از دشت اختیار سپهدار خنگ بیرون رفت و ذکر شش اتفاق افتخار کے خواهد آمد و جاگیرات و املاک و مروم چون از عجم سهابت خنگ و اتباع او و اگذاشت بود که با اینها سیچ گونه تعریض نداشت اصحاب اکلیش یعنی فتوت را کار فرمائشته بجان روش و اگذاشت متعصر احمد کے ازین مردم نگردیدند و این از جمله افضل ائمی و ائمکنیکه این است و الا احمد کے از عطا بارے این دیار یکروز درین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگ کی تو انت نزو و فیض تغیر و تبیسی که از تقویت پادشاه و مسقده بیان خیانت پیشی مظنون بلکه میقتن بود موقوف مانده اکلیشیان نیاز براین مقرر و اشتبه که هر قطعه مکافای در دست شرکه است بزرگ او بعد از و بر اساسه اولادش مقرر باشد والحمد لله کمال آن بین خواں گذشتہ آئینه هم از کرم ائمی ما مول است که بیچاره اسے خپه که باب و نانی که تناعیت نزد افتاده اندیش ویل و اطفال بآرام بسیزند و درگار خدار ب بدتر ازین احوال مبتلا نه سازد بوجوده و احسانه + + + + + + +

### ذکر انتقال نجم الدوله بعثت و جلوس سیف الدوله بر مسند نظم امت

نیازیکه لارڈ اکلیش باز اوده الایماد بمرشد آباد رسیده از ملکه مذکوره کو چیده در صادق بارع نزول نمود نجم الدوله بمنظور خنگ برای مشاریع و استعراض تابع مذکور آمیند و مرض گشته چون بجان نهایت خود را میگند لارڈ روانه پیشیر گشت نجم الدوله را بعد درود در خانه پیشنه محبتیه عارض گشته تبارخ بیت و دو مذکوره مسنه کیز ار و کیمید و نهقا دو نه بجزی بیک ناگا و ازین مالم انتقال نمود و برادر خود او سیف الدوله بر مسند ایالت جلوس فرمود سیف الدوله حسن خلق و رافت نامه ببر بار و فتحت در چند روزه حکومت و حیات مستعمل نمیکنیما مزیت اگرچه مقتدر ببود اما تاہر جادست قدر بسے رسید در ترجم و شیکوئی راضی تبقیه میموده

### ذکر عوچ نمودن را و شتاب برے بحر تبهه نیابت نظم امت بمعظیم آباد

نهنگام معاودت لارڈ اکلیش از الی ابلد را و شتاب برے مامور بھراستے گشت و اونبار بعین جهات چند روز ہمکن نہوا و مدد احمد کن بعد اندک مذکور نمود چون والد مرحوم بنشا به او اضاع روزگار و سیکے اطور سلطنت گوشہ قناعت گزیده در قلیل جاگیر کی از مدتها درین صوبه داشت سکونت در زیده بود ملاقات و مهاسنات با حکام فضور دلنشتہ سہر کو بر مسند ایالت این بلا دستکن میشد کید و ملاقات بیا و سے نمود تا از شر اشرار قرب چو ارجمند نبایرن قاصد ملاقات لارڈ یعنی گردیده لعلیم آباد رسید اوچون در پیش و برگشتن عجول و قبل از ورود والد مرحوم از علیم آباد مشتیر رفتہ بود نبایرن

مرحوم خواصيده مللي پناهن برادر فقير را که آشنا رئیس حکم بارابه سیکم مادر زن محمد رضا خان داشت اراده فرستاد لیکن پرسشيده بودند و از این مخدوش خطيه برادر قوم متصشم انتشار اراده خود را تهuis اعانت در امور مرجو عذر و بر اینها مست و ملکشيست و فرستاد پسر خود برای مصوب بعضی از انسان دم بهزمانی نیگاه نگاه کارهای انجام شده است زیارت خود او که مرد یوسفیاره تقدیف کرد و وقتی که نیکو کار بود اینچه لازمه آدمیت و حسن اخلاق بود در جواب نوشتند تقدیم خدمات پر امتعهد گردید بعد چند ساعت که که داعیه فرضیه کشته شدند مرحوم پسر هر کاره که مرد عیار را زدن تهار کن عده نفع ایست عظیم آباد بود و مال کارهای پله بزرده همراه بشهزاده را و شتاب را در گزند سید علیخان نیز همراه این برادر و دختر مرشد آباد گردید چون شتاب را بگلکشة رسید لازم داشت با شعار جنل کن که شاهزاده فرستاد را نمذکور اور انتکلیف شرکت در انتظام مهام زنها مست فرمود اذن باربع بدناسه و اهلدار استقنا و بله غرضه خود اول عذر سه چند آور و سه نوع نیقاد و شتاب را بکه بغارضه و حنف معاصل که نیابرد ماده آتشکه بود و بتلاکش نهاده که خود را مبالغه اد میکنند و اکثر مساعی اجرا برای اینجنبه نمود عجیب آنکه چنین هر شه را که خدمات شدت و ڈاکٹر خود را مبالغه اد میکنند و اکثر مساعی اجرا برای اینجنبه نمود عجیب آنکه چنین هر شه را که خدمات شدت و حرکت شندر بیو و بیوالیدن دو ایکم سیما باده شد تا برادر و بند و مست مدا و اکنون در من ذکور برای مرد زائل گردیده اسر ازان باستقیمه خانه را و شتاب را که همراه روزپیش اکثر انعام فرمود و بعد شفایا یافتن خطاب مهاراجه جملی و بیهادر کو اضافه شد منصب پنجه زار رئیس و بیست و پنجه زار روزپیش در ماشه اخراجات نظام است و پنجه زار روزپیش در ماشه ذات ملائمه جلگیر اکثر که عظیم آباد و داشت و شرکت با دیگران ناراین و مشتملش صاحب کلان کوشش عظیم آباد در انتظام معاملات زنها مست و تقولیعنی مهرین الدوکه که ناظم پرسه صوبی نام بود مترقبه گفتہ مسرو بیعت داشت که دید کارهای والد مرحوم حبیب الامر اشان نیز در چند دیگر میگذرد و مطلع برای اینچه فقره میگذرد که مهاراجه سنه پنجه زار روزپیش مدد و سه قناد و نه بیشتر سید علی خان لخ امجد فقیر حسن سلوک را بعده سیکم انصرام یافته بود که مهاراجه شتاب را بکه مرشد آباد رسید +

## ذکر حلست والد مرحوم از جهان بیهی تقاضا بجوار رحمت خداوند

درین اوقات فقیر بپارش داکتر فلشن در رفاقت مسروچ که یکی از زاده ساسه اگلیشیان و صاحب مارکو شه نیارس شده بود سبلده نمذکور رفت شرف یا بخدمت شیخ اجل اکمل شیخ محمد علی خزین اسکنندی اسکنندی اسکنندی علی ملیکین بود و والد مرحوم در قصبه حسین آباد که نیا کرده آن مرحوم است مع جمیع شعلقان و مشتبهان بر محال جاگیر خود مکوند داشت ناگهان بدل مادره لاحق فرماج قدس شریف اگر دیده میپنند عارض گشت مسینده شد که ماده دماغه بپرسیده بمنجر به نهاده مشد اماده حواس چندهان خلیلی بیو و روزه دوازدهم از مهرین یوم کیشنه تاریخ سوم جدادے اثاینیه سنه پنجه زار روزپیش مدد و سه قناد و نه بیشتر بیو ملیکه با اجره السلام اول روز بجوار رحمت نمک علام انتقال فرموده و زقصیه نمذکوره مدفنون گردید اللهم اغفر له وارحمه واحفظه بآباده الصالحین خبرین واقعه ناگه در نیارس بفقیر رسیده والد ماجده و امام خلیلها و برادر مهر بانج لله زنگنه علی خان و دیگر مشتبهان و متولسان خطوط کشمکش طلب سند و مبایل نهاده و ابرام بگذاشتند فقیر ناچار ترک رفاقت مسروچ نیچه نموده مازم حسین آباد گردید شیخ نبود رانع بود و وجود ای فقیر نمی خواست سے فرمود که سهل بدسته امده است تامن جهان فاسنے را بیدر و در کنیت می خواهیم نمایم زمان شناز من اینجا شید ابرام والد و دیگر مازمانه کان والد مرحوم و کم سعادتی طالع من نگذشت که امتنال فرمان واجب الا ذهان بزرگ هر قوم نموده و زخم داشت اوستفاده باشیم اگر نمی خواهیم عطیه نیزیب من می شد قصور قسمت را تدارک نمی توان نمود بجهت انتیه نشان فی قمحت

چه سود از رهبر کمال و گذختر را ز آب حیوان تشنسته آرد سکندر راه ببر مال سند و بجین آباد و خبر جلت والد مردم شیراز اراد رسیده مهار اجهه شتاب را سے و سید علی خان زمان پیشنهاد مرشد آباد تو قوت نموده استاد بجان نیما گیر و فواد گذاشت آن نیما مین افل الانام که بحسب ایالات اکبر اولاد والد مردم هست حاضل نموده غاز معلم آباد شدند.

### کرو و مهار اجهه شتاب بر کار بعلیم هاد و لینگ کردیدن و بسیر حنا راین از راه حماقت و عناد

چون مهار اجهه شتاب بر کار بعلیم آباد گردید از راه و انسانی و امانت کرد ضراج و اشت ناس انصرام معاملات نویمه ممال مقامات را در جانی گذاشت که نه خانه او باشد و نه خانه دهیش رخ نارایین بلکه قلعه پادشاهی ہے که از قدیم محل اجتیاح اهل عالم و جمع دیوانیان دار باب حاجات بدو ببر کار در بار قرار یافت و مقرر شد که صاحب کلان در وقت معین ہا سنجا آمدہ ببر کرے خود جلوس نماید و رو بز و سے کر سے او متده طولانی گیشتر نیک طرفش دهیش رخ نارایین که مدعا نفاست ہشت شب شیند و طرف دیگر شش مهار اجهه شتاب بر کار دیک کیک تکمیل بر ایه بر دکس گذرا نه برسند و پروا نه که مرقوم گرد دهیش رخ نارایین بطور معمول دستخط بیعنی در خانه آن کنند و مهار اجهه شتاب بر کار برقا سے آن یا زیر برسیت ال دولت تقدیم خود کلمہ دیده شد رقم زند دهیش رخ نارایین که غزو و نظم است و برادر سے رام نارایین داشت و چند روز سے خود منفرد در کار بار بوده بسر خود نے زد و چون ناظر سے غیر خود نداشت خیانت در کار بار بود که برادر خود مثل عهد سابق نیز نمود نیا سے این طبق ریشه طبیعت او بیسے دشوار نمود اما چاره نداشت نیا بین صحبت ہمیشہ ناچاق بوده لفاقت و شتاق سے افزود و عمل نظم است نیز بد و حصہ انقسام یافته نصف مردم را توسل شتاب بر کار برسید و نصف دیگر برسور با دهیش رخ نارایین ماند را پشت ببا که کوئند دیوں نے لاحظه نمود معلوم کرد که دریند و بست صوبہ خیانت بسیار و در برمیانه بزرگ را با لالا نیز رخ دهیش رخ نارایین امداد این امر نسبت نمیده هستا جران دیگر که با گنجائیش نذر آن تهدید نمایند برسانید و با دهیش رخ ایم گفت کریاز عمال سابق بھین معامله نویسندہ گیکرید یا آنها را مغزول نموده اینها را بجا سے آنها مقرر نماید چون در برد و صورت نارسائی یا خیانت دهیش رخ نارایین بخوب رسیده موجب رسوا سے دعوی و دعویت نهاد او نے شد و در صول صوبہ و اخراجات ہم پون فائلہ و خیانت بسیار بود شتاب بر کار برهیش دهیش رسیده بحرب عثمانی اوقیانوس نمود که این نزدیک از خل خزانہ بصور ممود که پرده از رو سے کار شما برخیز دهیش رسیده بحر شرکیک شتاب بر کار بیده چون از سابق بر قائم و خدایا سے امور آئی کشت اتار از رو سے اسرار دهیش رخ نارایین سے کرد و آن ابلی بھین قدر حقوق خود که راجه رام نارایین بد وستی جریل کرنیک و مسٹر اسیث صور و عتاب علی راه گردیده غرق دریا سے ممات و بلاگت گشت مغبر و روان خشی خودی بفراسخ دور افتاده مواعظ و لصلح شتاب بر کار بله که از دولت خواهان خود بھم نمی شیند و نمی فرمید کا گلکیشیہ را لین قدر پاس خاطر خواهد بود که نیا پر قتل برادرش حاصل صوبه علیم آیا در اسجا گیراد و سنه تا برچه خواسته باشد بخورد و ببر جمیت این احوال آہسته آہسته اخراج احتشاف یافته بلارڈ کلیفت و جریل کرنیک و دیگر رؤسائے اکلکیشیہ رسیده اول ببر اسلام پنهان غفلت از گوش دهیش رخ نارایین کشیده و لالات باطاعت بر کار فرمان مهار اجهه شتاب بر کار بادکنک زر باقیات ذمہ اش نمی خود او بہر پار معاذیر ناموجہ سے نگاشت تا آنکه لارڈ کلیفت را داعیہ معاودت بولایت ائمہ اعلم بچه جنت و ربارطہ بصره فتح و تجدید عکو و دمو ایشیق با شجاع الدوله و منقوع نمودن بعض امور خصوص مقدمه راجه بلوڈ سنتنک که از الجیش مهابت شجاع الدل

را این بزندوز فرا افتاد. شیخ الدهول را نیز اگر کارهای پاد بود نیایین موعد طلاق است بدیگر در موضع چهار اقرار یافته لارڈ کلینت از  
ملکه و شجاع الدوله از فیض آباد. از اک آباد بفارست پادشاه و راجه بلوند سنگ از نیارس روایه موعد عین مذکور شدند و

و ذکر و دلارڈ کلینت و شجاع الدوله و نیز الدوله و راجه بلوند سنگ و موعد عین که موضع چهار اقرار یافته بود  
و معاشر شد لان راجه دهیرج نارایین و اقتدار یافت نیاراجه شتاب را نیز

چون لارڈ کلینت ثابت خیک بهادر قریب عظیم آباد رسیده مهاراجه شتاب را نیز باستقبال او با جاه و حشی که میسر نشد  
بیرون رفت و دهیرج نارایین که بیشیه خیال غریب و اقتدار خود بیوده من پخت بکمال کثوفه بدوں آنکه فکر برآت  
از زمام کے لازم الادا و ذمه خود نماید و مسلک هترنما کے لارڈ و اتباع او خاید نیز راهیه استقبال در نهایت هنر عال  
با لئنر خان رکاب خود برا مدهمین که از دور سوار کے هبر و نیطر لارڈ و جامعه انگلیشیه در آمد چون قبل ازین بدلخ احکام  
دهیرج نارایین نموده بودند که بدوں اد از زمام کے باقی سرای تلاش نیاید لارڈ برا شفته کسے را فرس بکه فش  
دهیرج نارایین را از آمدن بحضور متنع گرداند و نگذارد که قدر پیشتر گذاه فرستاده حسب الامر بجا آورد و دهیرج نارایین  
والجفت و اجبار برگردانید و در محیج عامم آشنا و بیگانه که برآ نیز باستقبال لارڈ بیرون رفتند خفت عظیم لائق حال  
آن بکه عقل و اقبال گردید و مهاراجه شتاب برگردانه اد راک شرف حضور نموده سور دال طاف لبیار شد و دهیرج نارایین که همکا  
نانکوار مرارت از دست ساقی غزو رو شیده برگشت و بھر صورت نزدیک سرانجام داده بارسلام یافت و با تفاوت عبور  
گنگا نموده هر کاب لارڈ و جرنل مع راجه شتاب را که بموعد شفته و در ماہ محرم سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هجری  
اجتماع شجاع الدوله و نیزه الدله و لارڈ جرنل و راجه بلوند اتفاق افتاد و لعبا از قیل و قال عهو تقصیرات راجه بلوند و بست و  
چاریک روپیه معامله مالگزاری که او در سرکار شجاع الدوله و محمد و پیمان امان و محفوظ و ممنوع بودن او از هرگونه دعا و خد  
مقرر شد و قفس این عهد بالتفصیل خود را میگویند که فیما بن شجاع الدوله و انگلیشیه بود اتفاقاً یافت و محدود و موافقت با وزیر و پیاده  
و انگلیشیه و فیما بن وزیر و پادشاه هم گوایی که از انگلیشیان و با بلوند سنگ و وزیر مجدد موكد گشته مرقوم و مختار گردید و پیش از  
و پیشکش تھائفت بدیگر بعل اند و وزیر بعد تماشانے تو اعد خیک و تفنگ اند از سه سوله ادان و لاییت که در کمال نوبت  
و چاس که نمودند خند هزار ر دهیه العاصم فرموده بحضرت بزرگ دولت خود را بسیگر و دید و راجه بلوند سنگ هم بعد از این  
پیشکشی که لائق بجال او بود با شیانه خود را تمکن که بر لب گنگا حما ذمی نیارس هست رو آن گشت و نیزه الدله نیز کامیاب  
مقصد خود معاودت نمود و راجه شتاب را نیز احوال احتلال معاملات و خیانت و نارسا نیز علّه سابق بالارڈ کلینت  
خا هر ساعت معرفت داشت که وصول این نزدیک از راجه دهیرج نارایین و عمال متول او بدو خشونت متعدد و بیهودت  
میسریت و پنده نیارس و سوابق حقوق تعارف با برادر او سیاقه در اخذ و جرک که سجد شدت رسدمی تو اند نمود مناسب آنکه بعد از  
بردن برش بآباد سطغه خیک که نایب صدر و مرجح کل معاملات است برآ نیزه روز در بخش انتزاعیت آورده کارها نیز  
را حسب الامر سارے اصرار مداده معاودت فرماید لارڈ ملکات راجه شتاب را که پیش رفت و اور استهول عواطف بیان  
کرد و اینده عازم مرشد آباد گشت و عدم ریاقت و خیانتها نیز دهیرج نارایین را در دل خود جا نیزه داده عزل او از منکار  
و منصور فرمودن مهاراجه شتاب را نیزه بالفرز دو اقتدار در خاطر خود مصمم نمود لیکن بالفعل هضم و مستقر شد

## ب) شقیق لارڈ گلیف بملکتہ و مرشد آباد و فرستادن محمد رضا خان منظفر خاگ رابر ایام امہام متناہی

لارڈ گلیف بجود درود مرشد آباد محمد رضا خان بہادر منظفر خاگ رابر اسے تشریف اور یک مرکوز خاطر داشت اعیین آباد فرستاد منظفر خاگ بعد درود ببلدہ صرقوم برداشہ حشمت و سیاست اسکافر مودہ عمل دہیرج ناراین راجپت نامے و نظر نہد فرمود و پرخ از آنها تا بیت قلبی بعل او رده استکشاف خیانتها بے او قرار واسقے تقدیم رسید و نیز لعجه عال مثل ساہل و محمد تقی خان پسر خائز علی خان و محمد اشرف خان کشیرے و امثال ایهنا را در عرض زجر و توبخ کشیدہ شامل را بزیر چوہ و تک بله آبر و وبر اے بقا یا سرکار میتید ساخت و محمد تقی خان و محمد شرف خان را مهار اجہد شتاب رہے از دام کرفتار یا برا آورده اد اسے زر ذمه آنها را بیرون ہتھ دگردید و دہیرج ناراین باشابت خیانت و طهور فقدان لیاقت امر خلیف نیابت نہاست از قدر و منزکت خود افتد و مغرول وزر ذمه او از محاذیں جاگیر اش بلندگردید باین وجہ کے تکارکن زرسکار قلیل بر اے مصارف او برسہ و باقی بہادر رہتا اد اسے باقیات در خل خزان نظمت گرد و چون حال سراسر افضل فقیر سید عبدالعلی خان بہادر شجاع خاگ موسوے بابر بر پائے میر حضر خان و برادر امیر کاظم خان و فقدان رجوع و عرض با دہیرج ناراین خار لفڑا و بود سند و سے مذکور در ایام اقتدار خود بعد عنان یک طفہ خاک رفته چند بود بزرگ صرقوم را با وجود انکہ راجه مذکور و پدر و برادر کلانش نک پروردہ خانہ ان دگویا گوشت درست او از مریزہ خوان العام دودمان مهابت خاگ رکو سیدہ بود مقیت خانگ طرفی از کار سرکار شاه آباد مغذل تمازمان اقتدار خود سقیدیان ملازم اور ابہانہ حاسبہ بک فیار انواع حیران داشت بعد انتشار او از مقام مستعار محمد نہیان خان بہادر منظفر خاگ و مهار اجہد شتاب رہے معاملہ مذکور را کہ بے سچ شخص بود افضل ایام اقتدار خود غلط نوشته داد و آنچنان بقدر داشت رابعہ بیلم صب الہدی اور سہراہ محمد رضا خان مہیا اے سفر مرشد آباد گردید منظفر خاگ بعد انصراف از بیان این صوبہ موافق مشورہ مهار اجہد شتاب رہے بعل چیل کو فتحہ مرشد آباد رفت و راجہ مذکور بانفراد و کمال عتمادی ایام سهام و رفقاء معملاں صوبہ علیم آباد از کونسل کلکتہ مامور گشتہ بکارگزارے پرواخت و چون پامسٹر بد لیٹن و لارڈ گلیف نما چار قمحجت چنانچہ مذکور متدر و سے داد مسٹر صرقوم از نوکرے کسپنی و کار کو شو علیم آباد مستفعہ و مغرول گشتہ مسٹر نبول ہے اے او و مشارکت شتاب را اے مقرر گشت و در مرشد آباد مہنگار کت محمد رضا خان منظفر خاگ مسٹر سکس معین شد و لارڈ گلیف بعد و مجتمع از امور این ملک عازم ویٹا گردشت په

## ذکر رفتن لارڈ گلیف و جرنل کرنک بولائیت ایجاد کنندگان و نصیرت شمس الدوامہ ہنری و نصیرت بولائیت ہمراہ خود بردن و معین شدن مشروطہ بگوڑنے کے کلمتہ

لارڈ گلیف در ایام اقامت خود خواست کا زنقصیرت و نصیرت شمس الدوامہ بہادر اگر چیزے بثبوت و بنور سند بابر ایکونسل و لائیت بساند و تدارک کے که خود را نگارہ امنودہ نیز طاہر گرداند چون عمل ریاب دنیا ہمیشہ احسان فرماد و شے بو وہ وہست خصوص درین چزو زمان ابن الوفت و سندہ غرض بودن راز جملہ زمانے شرده بھرتہ روانج دار براند کہ بزر وداد و اتحاد احمد اے اعتماد نہاد و از خوارک انکہ بیان کے این شیوه را اختیار کئے نامنید زانہ

## ذکر عروج مظفر خاں و راوشاپ بر کے باعلیٰ طلاق

میں از احتیار پر اسے وسائل طے کے شو نہ دو آنہا سختی اینہا نہ دوہ براۓ کار خود چندر دز المفاسی فرمودو و کار بندگی دگر فتنہ بعد آزان نبظر حقارت و بے قدر کے در انہا نے تگرند بنا بر مقدمہ ذکورہ اکثر اشخاصیکہ دست نافان لارڈ ذکور بود وہ ایہ براۓ است رضا ہے اوہ ہر خپل کیرات و مرات زیر بار احسان نہیں الد ولہ بودہ اند با تفاق تقد کمال السبیب عداد نے کر باشیں یہ ول درشت طومار برابر آمد و تقصیرات او درست نہ دوہ نویں نیڈہ و اوند اینقدر احوال با جال چون کمال شہرت و اشت گبوش نہ دہ سی۔ و تفصیل متحقیق آن معلوم فیضت، چھ حقیقت ارادہ و نخنان این جماعت بنا بر عدم آئینہ شش بائیز و نہایت کمان و اختیاط در میان خود شان ہم برد گیرے طاہر نے شو دیکھ از جملہ متعدد رات است المقاصدہ لار بیوت جنل کرنک شرور لس را گورنر جنل احمد را سالار کل فوج نہ ده طبلیں حیل کو فت و مظفر خاں از حصہ پاراد شاہ کے در الہ آباد دبا اگلیشیان خنکھ و محشور پو د براۓ خود خطاب خان خانانے و مبارز الملک میں یعنی الد ولہ مع ناسکے و مہماز شتاب بر کے خواب بمنازل الملک بہادر منصور خاں و ماس ہے و مرات براۓ خود طلبید و کام و ارام و عیش و کام زندگانی نے نہ دندہ

## ذکر عروج مظفر خاں و راوشاپ بر کے باعلیٰ طلاق اقبال و درگذشتہ سیف الد ولہ ازین علیریت سرا

درستہ کیزار و مکیں صد و سہتہ اور راجہ شتاب بر کے براۓ ملاقات شرور لس کے تباہ کے کو نہ شدہ بود ناظم کلکتہ اگر دید فقیر ہم بنا بر جسٹی سلوک او قاصد رفاقتیں کشته سہرا رفت شرور لس یا او بخوبی ملاقاتہ نہ دوہ لبغت و احترام برگردانید و بناۓ کار بآچنیں مقرر گشت کہ شتاب بر کے مظفر خاں و مبارز خان بہادر کار بناۓ ملکی سیر چہ موجودت خواستہ دانندہ بعلم آزاد نہ ادا در یافتہ دو بار اپنے تقریز پا فتہ با اگلیشی کہ ترکیب کار آنہا بامشد ملاقات کردہ اور الگھانہ نہ دفعہ طاہر سازند و در ہمان دور و زامو منقوص ساقیہ حصہ منصور اگلیش ذکر کو رامضان پا بد و جمع و خرج حاصل بہر جانب آنجا بدستخط اگلیش ذکر کو رسانیدہ بعد سال نام کا نہ دستخطه ذکر دید فتی غائیہ کہنی در کلکتہ سپار و دعماں لات بدالت کہ عبارت از نہ صل قصہ یاے خلق خدا بامہ گیر ہت دار و غذا این امر و جزویات اسرا اپنے مناسب و حق دانہ غنیصل دید اما امور عظیمہ و فتنہ دور و زیر ایام دیوان حصہ نا سب آنجا و اگلیش کہ بثیر اکت او مقرر باشد ذکر کو گشتہ الفصال یا بد درین صحن ہم کار بآنہم میے یافت و ہم اگلیشیہ برباد و در ستم معااملات مطلع گشتہ اشناسے بھم میر سانیدہ نہ، چنانچہ مصالحتہ آنہا است بہر کے و قاعده کہ از زبان ارباب معااملات وغیرہم میے شنیدہ نہ در اجزاے سادہ کہ لطور کتابے اکثر سہرا و مید از نہ کتابے جمع میے نہ دندتا انکہ مسٹر رنبوں ہم و رسنہ کیزار و مکیں صد و سہتہ اور صد و لامب خود گشت و مسٹر الکسندر بچاے او مقرر شد و بجاے مسٹر سکس در مرضہ آباد مسٹر بچہ میں گردید و ازا و اخر ہمین سال اثار قحط و غلاء علت و بناۓ ابلد طور یافتہ دیہم و ذساقعدہ سیف الد ولہ و نزدیک بھم برادر و اشرف علی خان وفتح اشتر خان برادر زمیں مظفر خاں و زوجہ او فہن حاچے ہمیں خواہ زمیں مظفر خاں کہ بہر سکس آخرین اولاد رالعہ بیکم بودہ اند بہ بیماری اے ابلد درگذ و این ہر دو علت ازان وقت شروع گشتہ در محروم شروع سال ہشتاد و چار محرم ہجری ہے گشتہ اونہو و تاسیس ماہ امتداد یافت و خلق کیثرے کہ حساب آن علام الغیوب وانہ بنا بر ہر دو علت ذکر بہلائی و نابود گردید نہ دو ماہ ذی حجه کیزار و مکیں صد و سہتہ دو سہیار کت الد ولہ مخلف سوسے میر جعفر خان لعہ فوت برادر خود سیف الد ولہ مرحوم بھائی

بسیار نام ذکر نموده و به تجویز مظفر خاگ علی ابراهیم خان سعادت پو از خانه او که بالفضل عبارت از نظامت بنگار است و بیست و چار کم روز پی دران وقت براسنے نا فرم شکاره از قبل کسپی مقرر بود ما سورگردیده کار داشته و فیض رساینهای رسانیده مظفر خاگ که بعضی مالات عجیب و خصلت های غریب دارد بعد علوس مبارک الدولد پرسند نهاده است خواست که کسر شوکت منی بیکم بعل آزاد با آنکه با او هم قبیل ازین دستیابی ای انتها و حمد و چنانها در میان دشت با بیکم از میان دشمن و سائمه بر اینکه همان قسم عمود داده مخنخ پیدا نمود و بیکم را ترغیب ممتاز عادت با منی بیکم نموده بود و در این میان دشمن اگر داشته باشد بیکم که زده ای دافرو جواہر بیار و شعور را بعد از ریاثت بود فوراً در ازین حکمت بسی آزاده خاطر گردیده بیکم که زده ای دافرو جواہر بیار و شعور را بعد از ریاثت بود فوراً در ازین حکمت بسی آزاده خاطر گشته کفتگو را منکر نمیده و اغراض نموده زبان بیکم خاموش شد کشیده چند روز از پیکم آنکه رویداد و نیز دین ایام با اعزمه این نکس سرداران احکمیت های مختلط در کمال انبیاء طبوده مصافت بسیار جمعت تمام می نمودند و هر احکمیش با برکه آشنایود از اینکس هنگشایف هر امر را نموده برضو ابط و قواعد یکیه آنکه می یافتد بر این احکمیتیان دیگر ذخیره می نمود و هر یکی را غرض از آشنایی مغلق می نماید که همین بود که کسانیکه در عهد اینها بر سر عرصه اقدام از المهام مکملان را گشته بودند بخوبت آنکه میادا دیگران ضابطه و قاعده زیاده تراز را با ایشان ظاهر نموده و ما هستم تقبیح و رحیم گشته از مرتبه خود متنزل گردیدم هر طب و ریاستی که خلیه رطاعان با فرمایشان جنی ایان بعل آورده قائم مقام ضابطه گردانیده بودند حضور جماعت احکمیتیه ظاهر نموده دقیقه نوت و فروگذاشت نمی نمودند حتی روبروی این فقیر در امر متفیله که رویداد مرلید هر دران مجلس حاضر بود آنکه خائن و مقصود بود و بیکم که خود بجهه لطیور جرمیانه و بود دیگر کس که خود بجهه لطیور شکر آن انبات نمود منظر بیرون که خانه از پیشیکار نمود و ایند ای زمان حکومت این جماعت دودران وقت تالیعیت ثلثوب سردم مشتی ملحوظ بود تجرب نموده گفت کس که حق بجانب او نمود و خیانت در زیده بیکم دیگر کس که حق و صادق بیچاره می نمود از وجریانه گرفتن زرع از سزا دادن است گرایانه با این بعل آمد اما از دیگر کس که حق و صادق بود براو چیزی از این نمودن چه متنی دارد مرلید هر دیگر خوش آمد گویان فضول اصل للاح شکر از ظاهر نموده تحقیر خواه داشتند که این کار موافق ضابطه و معمول این ملک هست تبازنگ احادیث آن نمی کنیم متنزه بتجرب بخوبی نموده تحقیر خواه ماند و اینها که برایت ازان نمود اما آمدن زر جمیع دنیا طلبان اخوش می یافتد که سر امداد را بباب دنیا از محل همیت شان مصروف تحقیر آنست تا کجا از چنین امور باین چشم و لاله های تکره تو ایند بیو دنیا مالی نیم که پرده از وسیع کار برخاسته امریکی موجب بدنا می ایشان باشد از سروران این جماعت لطیور نزد سیده و گراز اوضاع محاذیه نمی کوچه هست اینها ذمار ساره از مردم نمودند تا ملک داران احکمیتیه رسبخ ببعض خلق ایخا می سداگر اندک تو شست با اوال اشخاص انجام نمایند و ملقطات هر یکی از شنوند شاید ستم سید کان بداد خود رسیده از رنج و عناء که می گشند بجات پاسب.

خلداصه پیچ که از اینها که سرگرم خیر طبله خود و نام دوتخواه کسپی بوده اند در اینها قیامت داشت ما سورگردیکه و صعن جهان باعاته مخلوق و ترجیح صوابط ویرینه که هر ضابطه برای کدام فائدہ و مغرض ازان چلپو ذکر شدیه تا کار بجایه کشید اگر فی الہم کتنا پیاسی مرفویه اصحاب احکمیتیه صورت جمیعتیه یافت و اندک شک که پیغمبر عالی مخلوقات محقق است آن احکمیتیان را اطلسی دست داد و چون حدید الذهن و نهایت چو شیارند و در نمایند وستان حق توانی ایشان را بجاییه جماعت طاعیان و حصایه فرستاده برآکثر رؤسای ایل بدلیت مخفی داد و قدر عده مغزور و قوم از خود دور

اندا را ز دست اینها است اصل گردید که به شهد و ستایان را در نظر ایشان و قرود قعه نامده خود را در هر باب دیگار بپرسی اینها داشتند شروع مبنای قدر و مناظره با حکام دست ایشان خود و عمله و اتباع ایشان نبودند و در مقام تنقیچ معاملات و خیانت و تصریفات آنها بر حق و مدارا در آمدند اینهم از قدرت نایابی خداوند قبیل رحمت زیرا که این جای پر کار آورده و اعتبار داده صاحبان انجیشه در چند روزه اقتداء مستعار آنقدر بخود مغز و روح بخواهی افادات و شفاقت دور اینها داده بودند که مزید سایر این مقصودیت های ایشان خیل و شجاع الدوام غفور با وجود نهایت احتیاط از اختیار کفر کردن داشتند هرگز در نفعش شان بعشرے ذریعت این تنگ طرفان اثر نخوت و نفرت از اتباع پدیداری نمودند که این قرب و اختصاص در خانه جماعت انجیشه بهم رسید خوارسے و بمقدار سایر دیگران اینها نهاد خاطر خود نبودند و شکست قدر و نزلت بجا و اشرف کو شیدن گرفت بھرپریکے در پله دیگرے افتاده تاز و ای غزت امثال خود قرار دار از این داشت تا آنکه بهم ذلیل و بقید از وخفیت و خوارشند اما مقریان و رواسا بگافات نیات خیشه خود را از اتباع و غرباً پیشتر و پیشتر ملتها کشیدند و اینچه دیدند از دل و دست خود ویدند که قدر پر اغزیز اقدیم تسبیح این معال و تفصیل این اجمال در سطور آنید و پیراء طبود می یابد +

ذکر تتعیین شدن خمله داران از فرقه انجیشه در مفصل شگاوه و عظیم آباد و نقسم شدن به سه صوبه نیش خمله و قرار یافتن کو نسلیه پادشاه خمله از اضلاع سنه ذکوره و مغول شدن سیر پسر روح الدین حسین خان پس از پس از خیل و منهک در عیاشی و نهایت خود را مسلون با کمال بدل و اسراف هست غرق در ریاض رعیش و عشرت گشت و از فراخ اتحاب از اوضاع مغایرات روز و شب و رستی و خلعت بسیار دن گرفت و کی از پیزاده ای از پر خود آقا عسکر علی نام را که بو کشاہ مصلیف قلمرو شد سیف خان و شاه شکر افغان قادر سے بو دیگر علی خان خلاه داده ناسب و مدارالمهام ملک خانه خود ساخت و آن غزیر جانی در کمال تزویر و بد باطن فاسد العقبه و نهایت تنگ خود مصلیف بر خود غلط بود و لغت خود را مصروف رضا جانی خود دید و بسیج سیخواست میکرد که نیکه بجوع با او نداشتند با آنها اوضاع کا ذشمیانه نبود و متولسان خود را در ریاه و رنادی افزود و در مصارف رقص اتفاق رفیق دقوالان و پیکار و بعده از مقریان که ندیم روح الدین حسین خان پس از پس از خیل و منهک هر زدم و پس از بودند تعلق نکردند خان مرفوم را از خود نشود میدشت و رعایا در سپاه و عمله نظامت مرشد آبا و نیا بر تاخیر در وصول زر محامله ناخوش بوده از پس از خیل شکایت میکردند که کاه کاه استه مخلصانش برای آگاهانه دوکله با وسیع نگاشته شده از عاصف نیم بعینه از ناسب نترسید و نبینه ولی لغت خلعت پیشی خود می شدند اما سود نذکر ده خود در بلاسی کینه جو شیخی کسب می افتد تا آنکه میکار حسین قلی خواجه سر ای سیف علی خان عموم سایر دیگران خیل و مغلتو را بسیار مسکر علی خان نذکر را تغیر کنایند و خود ناسب شد و در روز چندی ای الجمل انتقام ای دو معاملات داده خانه اش را از دست کسی آراست اما سایر دیگران که از پیچ عالم خبر نداشت و تکمید اینم چرا بابا او تعشه می ورزید باز در مقام دلوی

او در آن ده جمیعین قلی بچاره را مفرد اول و آن نام معمول را منصوره با ساخت خانه انان مطفر خانک کو شلن یگر مقنود ران چو جود نام او را این در خانه ایگلیشیه نمی خواست تعمیر ترا جیزو در ارسال زد بود و ماگز ارسانے پوینده محضور ارباب کو نسل های ابر کرد و پسیدار خنگ راقعیت کیا نمید و را ای سوچیت رمکه راسته بعد حالات مذکوره گردانید و پنجزار روپیه در ماهه که شصت هزار روپیه سالیانه بے شود بزرگ پسیدار خنگ از کو نسل مقر گرفت چون ساسکه برین گذشت سوچیت برای هم تینی و متفق گشت در پنهان الدین محمد خان حاکم آنجا سورگرد بند و باب طهم عمال و نفت مصارف زرده رین ملا و دا تعالی زرگه خلیفه بولایت ایگلند ازین مملک که در هر ساسکه با هر یکی از اصحاب ایگلیش که پنج شش کس بلکه افزوده باشد خود بعد تحسیل و بجهه لائق را بسی شوند لکوک بدر میرو دوفرا او ای بخش نلات و از زمانه نترخ آن که از ایک انسان و حیوانات بشیب فقدان فرقه سپاه خصوص سواران نمی بشه که فقط در بنگاهه دعیم آباد بوده اند مع نوع ملازم نهاد و ز منید اران و امید و اران البته کتر از همها داشتند اینهار سوار بند و الحال حکم عنقادار و جمع های خان کا استن گرفت و در تخط که خلق بیهاب بلک گردید بشیب موجب ویرانه ملک گردیده ارا ارضی مزارع زیاده از بیهاب خراب و ناضر نوع افتاد و آن قدر که فرزوع بے شود برا ای آنهم خزیده ارباب پسیدا نیست اگر خزیده شوده و افیون و ایکم و پار پسینه که ایگلیشیان بی نمید درین بلاد بنگاهه دعیم آباد بشه بود شاید روپیه داشتند بطور کمیا و عنقاد پیش کسی نمی آمد و اکثر خانق تازه بوجود آمد و نمی داشت که روپیه کرامیکونید و اشتبه چیت به

### شتعشیدن جایج و نشرت ہوشیار خنگ برآوردن خیانت عمال نمید را وجد آیا فتن ضملاع شده در قلمرو بنگاهه ایکم

اول شروع سال ثبتنداد و پنجم از ماهه دوازدهم پادرا و اخر هشتاد و چارم سفر درس گورنر قاصد و لایت خود گشت و سفر کر تیر که نامه مرتبه او بود گورنر ملکه کشت بعد ازان هشتاده که محاصل و شوق اور اک و احاطه جزویات خواهانه ایکار و معالات را که ارباب کو نسل بران قرار یافت که ایک ازان جماعت و مفصل و داده ایکم که حاکم را بار عایا و رعایا را ایکم په معاامله است عمال بارا جها و ز منید اران چه می گندند و آنها بحاکم چه می دینند و کدام کد ایم رسوم و ایکار میگیرند و بکده کدام نام زرها می شناسند قرمه این کار نیام ہوشیار خنگ بیادر و نشرت که باشید و هم آشناد فی الحقیقته صریح تیرز ای دانم و با کفر قنفات حمیده موصوف و با دقات ای عمالات فی الحال آشناد و افتاد و آن عزیز و افراد تیرپایی امر نمکور بیبلیعه و نیاج پور تعین گردید و در انجار فته بقدر طاقت و لیاقت بر اکثر امور اگهی یافت و مورد تحسین و آفرین امثال و اقران خود بر ارباب کرنیل گردید چون در معااملات بنگاهه که اکثر خیانت و بی انتظام بود طاهر گشت ارباب کو نسل درباره همگنان پیگمان گشتند و معااملات را وثایب رکارا هم ازین قبیل داشتند نیا ای تقسیم ضملاع و تغییر ضملاع و اران بجا کیک کو نسلیه با مطفر خنگ و شایب رکاره فیارت خان هر روم شرکی میانه دسمه چارکسی از ایگلیشیه که ارباب کو نسل بوده مرتبه امید و ارباب کو نسل داشتند کو نسل بیهار ضملاع مقرر شودند و اصلع شده پیشین تغییر نهاد عظیم آباد و مهار اجیه شتاب را ای کو نسلیه های ضملاع عظیم آباد مقرر شده ند و اصلع شده پیشین تغییر نهاد بیان فتن ضملاعه کلکتیه و ضملاعه برد و ای و ضملاعه سراج شا بسی سرشد آباد و و ضملاعه جانگیز نگر و و ضملاعه دنیاج پور + + +

## فکر و روشنایار خیگ و سفر پاک و عظیم آباد و همکیه این بروایا مهاجرجه شتاب رکار و زاد

چون خیر آمد آمد ہوشیار خیگ و نباشے کو نسل در پر خلخ و علیم آباد داشتہار یافت کانے را که با مهاجرجه شتاب را سے  
دل دگر گون بود اسید واریا به رسید اگر چہ از حقن ہلوک و ہوشیار سے او چین کسان در ان چنلے اقل قلیل بوده اند اما  
با زہم چون جمیع طبیعت لیکسان و سلک شخص و احمد با عالمیان ہر خپہ اندل ناس پاشد یکی قشع متوات بود لہذا جمیع قاصد  
النها ب بازو از فسا و گردیده مستعد شدند و راجه خذکور اگرچہ دامن علدار سے او بلوث خیانت خپه ان آلدگے و مقابل  
حسر خدمتہا سے ارادند ک تقصیر اتفی ک الجمل آمده پاشد وجود و نمود سے نداشت باز ہم نباش بر تخلاف قوصیت قبیلا  
سان و سلک و چیلگت اوضاع در صوم لشولیش گونه داشت که پایان کارش سیجاسے کنہ تا انکہ ہوشیار خیگ  
در رسید و مهاجرجه شتاب اسے تافتوجہ باستقبال رفتہ بعد ملاقات برضیل خود سوار کردہ یک جامعا و دست فرمود  
مردم قتنہ چو بلاتقات ہوشیار خیگ شتنا فته و کان تیج فساد و غنا کشا دند اما چون شتاب رکار ہوشیار غیور  
وازان آلدگے ہامقید و نغور و ملازمان خود را ہم از شیم خبیثہ نہایت بازع بود و دشیوه متصدیگر سے نیز مهارت کامل کاغذ  
ہر قسم ک خواہند مہیا داشت بجا سے خوستقل بوده در پر باب ہر قسم سنتکاف و سنتفار یک ہوشیار خیگ خود و سرگونه  
کاغذ یک در خواست مضائقہ و تامل نمود و پجو ابها سے شافع مسکت ہوشیار خیگ راحوال از امن نداد تا انکہ ہوشیار خیگ  
شیفیتہ محاذ و نیک را کے و دیانت و دامانے او گردیده ابواب و داد و اتحاد کشا و چون راه مصادقت کشود پت  
مهار اجهیز از در افلوسیں و رآمده تقدیم مراسم تو اضع و گذرانیدن ہدا یا پر درخت و از جزو بلانیست خوشود ساخت  
و مسٹر الکسندر سخروں گث تا مسٹر جکل سیاحب کلان عظیم آباد مامور شد و بعد خپس سے او ہم معزول گشته بجا سے او  
مسٹر بارول آمد چون مسٹر بارول پلے و سیلہ توے در ولایت و بیو و افرے از شور و دانی نے نیز داشت پاچھیا  
درخی ساخت و مهاجرجه شتاب رکار اعظمت و شان خود نموده ترغیب بملوک و مراقبت خود را جتنا بکوئنکاف  
از اتفاق ہوشیار خیگ سیکر دمها راجه نذر مقدم تقصیرات ہوشیار خیگ در بارہ خود خوہستہ سیگفت که بے جنتی  
معقول نبده چکونه ازان غریز تجذب جویم و درین صورت مساحت را بر و داد من چه اختناد خواهد بود اما مسٹر بارول پوچ  
هزار تند سے داشت نیا بر مقدم قبول فرمان معقول رانفهیه آزر دگے من نمود بعد خپس روز عاد الد ولہ مسٹر ہنک  
نهاد رجلادست خیگ که در عقل و دلنش و فرینگ و حسن تحریر و تقریر بالفعل نظر ندارد و خلق دل غریب او مانی لے رامنون  
و مرسون علوفت داشتہ شکر گذار علایت و راقش رسید ارد بکلکتہ حب الامر ولاست در رسید و بارول رانویہ  
انسلاک در زمکنیت سکلکتہ که عبارت از خیگ سه هارالمہام مل عقد جمیع معاملات کل ہنبد وستان اندر رسید چکم  
حاودت بکلکتہ اصدار یافت و مسٹر بارول بکلکتہ برگشت و ہوشیار خیگ مساحت کلان علیم آباد با اتفاق چار گل نیلیہ  
و دیگر دیہ ازان جلد بود مسٹر استون و مسٹر دورو و مسٹر ایون لاو مهاجرجه شتاب را سے په په

**فکر و روشنایار خیگ پهاد رجلادست خیگ کو رنگ کلکتہ در پلڈہ ذکورہ با کمال  
افتخار و ہتما و وجہت و رو و دران جاو اتفاق عظیمی که بعد ازان اتفاق افتخار**

چون لار و گلیت بولایت رفت وزلات و تقدیرات شرس الدواد و رکنل ولایت ذکر گشت او خود مرد بست در کمال ہمچنان  
دبر و بارے بود چنانکه اقوام او اعتراف دارند که مثل او حالیاً در ولایت هم کسے رانداز یافت جو اینسان مسکت اینسان و  
 ساعیان داده برآست ذمہ خواز جمیع ذمہ معانی نزد حسن علیکو کاریا نویش خاہ ساخت ازان جمله مکالمات و محاجات  
که اندیعین مستخر ان مسوع گشته این است که ساعیان نگاه کشته شدن انگلیشیان مقید میر قاسم خان با او هنادمے نمودند او در جواب  
کافنه کیک در کوشل سکلت هنگام آشناختگی مزاج کو نسلیه ہانبا برگشت خدن مستراست و ابراهم آنها در چنگ میر قاسم خان برشته در کوشل  
آنگنه بود که بالفعل انگلیشیان سبیار در دست میر قاسم خان گرفتار آند صلاح در مصالح است بعد این خلاص انگلیشیان مقید با اینکه  
در کوشل سیلیه ہانے دیگر از فرط غیظ و غضب بران دستخواه کرند که صلاح در بارہ میر قاسم خان و مرضیه ماخیگ با او دست کو جمیع مقیدان  
گشته شوندو شرس الدواد که نزد که کور پا خود داشته ازان خیگ با میر قاسم خان داد و کانند که کور پا محتیاط با خود میداشت  
در حضور کوشل ولایت انگنه گفت که قصور من است یا قصور ارباب کوشل که حالیاً ساعیت من می نامینه کو نسلیه ہے  
ولایت کافنه ذکر کردیه ببر کارا او آفرین و از ساعیان از جا خاطر خانه نزد نموده هم از جمله قصور وزلات او که ساعیان در  
ولایت خاہ برگردیو نهادین بود که تجارت نمک بدرون هرج و بردن در اماکن بعیده فاصله عظیم داشت و او پر کمینی نمود و  
سند بان و اگذاشت شرس الدواد اعتراف بغواہ تجارت نمک نزد و در جواب گفت که جمیع انواع فواہ تجارت و نمک ببر کے  
کمینی است و در انجام سردم هرچیز ذکر که عبارت از نوکری اپنگان و اہل حرف و تجارت عایا نے مزارع و مخابجین عاجز کیفرا  
و مشائخ نزد دیگر ارباب هستخان اند نهایت بکثرت از اخمله زیاده از لکوک بنوکرے اوقات می گذرانیدند در عمد کمینی نوکرے  
سوق گشته و هزاران مردم انجام اوقات تجارت می گذرانیدند و کمینی دران وقت یکی از جمله دیگر ناجران انجام داده اند  
تجارت بهده وجہ خاص کمینی نوکرے اشرافت آنجا که در زمره سواران بوده اند بالمره متوقف گردیده اینقدر تجارت با  
برای خلق اینا که اتفاق مفهای عفت مهردم ولاستیه و طازمان مینی اند گذاشته ام تا خلق انجار اسد سقی باشد و بالمره تمام سکنه  
انجا از شما بزرگ نبوده از دست عمل شما آنوار کار سجان و کار دbastخوان نزدیک زمانه ہمواره کیان نیست در وقت جو اد  
ونتن همه مردم و شمن قوم شما باشند عقلانے آنجا این کارا ہم پسندیده نمود ساعیان رانیطر استخفات ویدند الحق این چن  
اکمال میانست و این سکانیت اصحاب دارد چه سر در بے و ملکدار اسے است رضاۓ عموم سکنه انجار اینجا ہند اینا ہے  
اکمل سکان ہنین سکان ہبنت اگر دریافت برداشت بوس و گفاظ شد و انسانوس سوس پل العبد ازان که برید گویان  
غالب آند صلاح ارباب محل و عقد ولایت اقتضاۓ آن کر که الحال ہم ببر کارا نجاحیه از و دیگرے نیست لہذا بہا جت ابرا  
شرس الدواد را تباہ انتظام معاملات این نمک روانہ نمودند و اچھا می چند متوافق اونو شسته فرستادند بجز این چنان  
چاہ سوارے او در اشایے کره چنان معموق و الجرگشت که سیچ کسی ریچ جا افسرے ازو نیافت چون این خبر بولایت رسید  
عقلانے آنجا با ہم سورہ نموده ملاج پیش و نہست که بالفعل در پله با شرس الدواد غیر از عاد الدواد مستر شنگ بہادر احمد  
برابر نیست پیش را بچاۓ او مقرر باید ساخت و مستر نمک کور دران او ان صاحب کلان ارکان دکھن بود نیا بران چنگ  
پرچه تا متر حکمے اعاد الدواد مستر شنگ بہادر جلا دست چنگ نوشته فرستادند که خود را چکلتہ رسائیده صاحب محل و عقد  
اسورہ نجاد و نہد و خوب اور قائم پاکشی که نیام شرس الدواد رفته ذو عکیکہ سبڑ و اند بعل آرد و حکم دیگر سکلتہ فرستادند که پاکشی کر نیام سحل المولہ  
رفته مخصوص و محفوظ باندا مستر شنگ در انجا رسیده مکثنا یید و بخواند این سہر دھکم سہر دھکم سیده مستر شنگ از اندند

سیده کلکتہ گردید و پاک شیخ نو خود کو نسل و لایت مخصوص احکام و کلکتہ بانتقاد سفر شنیک محفوظ نگهدار شد چون عاد الد ولہ سفر مہشیک بجلکنڈ رسید ناسہ ماہ تا سه ماہ تیہ سفر کر تیر کر گورنر کلکتہ بود و مانده روز و شب در سہال عرب و ملا جنوب کافندیاے کلکتہ کے کل جمالاً و پاک شریعت مرسلہ و لایت اسپر بر دچون سده ماہ کم شاید سو مول تغیری سفر کر تیر بود گذشت و او ازان کار ہمنوں گشت عاد الد ولہ پر کر بے گورنر سے لشت العبد چند روز حکم آورد ان محمد رضا خاں بہادر مخفف خبک مبارز الملک عین الد ولہ خائنان و ممتازان مسادا بہشتیاب رک بہادر مخصوص خبک در پھرہ ببلدہ کلکتہ نو شستہ سپہر کرام صاحب کلان مرشد آباد و پریس کو پوشیار خبک کہ مبارکاً عظیم کماد پو دخوسا فرستاد کہ دیگر سے رابطان اطلاع نشدا اما از ثفات سمع شدہ کہ جان گرام کہ با مخفف خبک بسیار دوست بود سے گفت کہ در خفا خلت و صیانت مخفف خبک برگاہ سے من پیش نرفت شتاب رک را کہ در مرتبہ او با انا پاہم دیگر متذکر بودند و حکم و لایت لیزیل و قید او نمایمہ بود سجن تقریر و تدبیر خود شرک این نملت گردانیہ و حکم گورنر بہادر برا بی غزل و قید او فرستاده اور اہم با مخفف خبک برا برگردانیدم این و تعاامل از بلعیہ بمحبوب چین طرف داریکا گناہاں را در امان خود نگهدار و ۴۷

## ذکر رفت مخفف خبک در پھرہ از مرشد آباد بطرف کلکتہ لا علاج و مجبور و رفت راجه شتاب را بعد ازان بچند روز بہان چابهان دستوره

سرگرام صاحب کلان مرشد آباد در خاٹیکے از اقام خود شیخ خعام نیخور کر ناگماں نو شستہ گورنر نیام او در بہان مجلس رسید و او قبل از وقت ازان جابر خاسته بجانہ خود رفت و ازان جابر قعہ بکپتیا نو شست این خبر از سپهرا کاره لعینہ مخفف بمانو قوت رسید بنا بر اقتدار کیک درشت گمان القلاب روزگار درگار خود ذکر و درشت طباغ فارغ البال خواب بعملت نمود سمعتے از شیخ باسته بود کہ کلپیان سع کیک پیش تلکنگ چهراه سپهرا ندرسن آمد و متصل به ناشاط باغ استاد و اول صبح سپهرا ندرسن پا معدود کا از خدمتگاران بر و نواب آمدہ بلاقات اور فت و زبلاغ امر گورنر بادشان با تسلیمہ نمود و گفت کہ کے باشنا قعر ضمیر خشوتتے در سیچ اصرے ازا مور سپلور نیست اما حکم چین رسیده چون مخفف خبک دل و دست سرتاپی و محل قردنداشت گردن انقیاد فرو دا اور دہ بہر چہ ما مور بود رضادا و کلپیان پہرہ تلکنگان ملازم مخفف خبک بر و دشته در سپهرا جا و سپهرا کان پہرہ ہاسے خود کہ عمارت از تلکنگ اسے استحق اسست قائم ساخت و بانہا فرسود کہ با پیچ کے از ملازمان مخفف خبک و وارداں خانہ اش سچ چکوئہ خشوتت و پر خاش بعل نیارند اک سردم او با کے از اہل و رو دخوتتے ناکلپیان اطلاع نایند مخصوص انکہ سیچ نوع سوئے دبے نسبت با مخفف خبک بعل نیارید مگر کے چیزے را بجا لے اپنید و مخفف خبک از این احاطہ بیان تھا بطریقے نزو د بعد استظام درین مکان یک لفڑت بہان پیش کتے کلپیان سے ہے باشد با کیک کمپنی برقانہ مخفف کر در شہر مرشد آباد بنو ساخت هشتہار دارد و حرم سرکار او جا بجا بود آمدہ برد بہا سے در آمد و برآمد مانہ ذکورہ بہر عد دک بود پھرہ ہا نشانید اما با کے و چیزے لفڑت نہ بود لیکن انقلاب بیجی ویدا و مسی بیکم کہ با مخفف خبک عمار کر دوست در خاطر داشت شاداں گفتہ سارع شکست ہا و بود اما پا پس خوبیا کہ در فطرت و ثبات مزاجیکہ دخلقت دار دھتوت کار فرما گشتہ برا بی نجات مخفف خبک ازان سہالک ملکیت جمیلہ تقدیم رسائید و کار سے خد نمود کہ جمال سرداں کار داں نبود و چین قسم بالنواب گورنر جنل بہادر نیز کیک رہ بود پا جنل کار دن نسافت اگرچہ مصل اندیشہا بود بہر گز عجز و زبوسے را بخود راه نمداد بعده خود

مظفر خاگب خود مستقدی امور متعلقہ نظامت کردیده تھا و مدارالمہام امور متعلقہ نظامت و مرتبے و اہمیت میوارک الدولہ گشت اعتمادعلی خان خواجہ سراۓ ملازم خود را که از علامان صوفیان الد ولہ محمد الحق خان مردم حست نائی نظامت مغارک الد ولہ گردانہ عالی ازدھب آن خواجہ سراۓ سنت در کنج غلشنگ ٹھروت بجان و در امور خود چیران بو دند منی بیگم اگرچہ از قبائل بختیار فرقہ شرقی نیست اما موشیار و مستعمل خراج اپنے مقرر ساز و برساند و گینہ اکثر کارہار سدا نیقدر دارد اگر نایبے محتول و موشیار از بجا اقتصر کرد و خود پرده نگلی و رسیان گذہ اشتہ جواب و سوال مردمے شنید و بشورہ نائب بختیار ہو شیار کارے کر دریافت ہر شد آیا و راحتیار معاملات نظامتی کے بالفعل ہوت کسی از دست او بیرون کر دن نئی تو نیت اما بشورہ اعتمادعلی خان کے نہایت زرشت فر و سپسے شور و ازا و صاف ریاست دورافتادہ محض ہست کار فرمائش ناطم ذکور رایع مادرش بیوی بیگم تقابو و راحتیار خود گذشت و بیوی بیگم را با انکو منی بیگم پر در دہ پدرش بو دبصالح خواجہ سراۓ مذکور من سیارک الدولہ نہایت وست تکر خود و سپسے اقتدار محض میدشت اما حق انشت کر مبارک الدولہ ہم یا قت ہمین حال وہشت تا آنکہ آنہار افریق بعد از شدست رویدا و ذکر شر غریب اشارہ اند تعالیٰ کے آید +

### ذکر رفتمن مظفر خاگب بملکتہ در پیرہ بکمال ناکامی و ناچاری و رفتمن مهاراجہ شتاب رے بر اثر ادو و سغول شدن ہبڑ دوازمشیت امور خاصہ شر لفیہ و آوردن بکلیشان بہت خود مشہد طلبدار

مظفر خاگب بنو عیکہ گذشت در پیرہ بکلکتہ بین الخوف والرجا بود کہ حکم دوم اذ نزد گورنر ہٹنگ بہادر و زبان ارسال او بکلکتہ سید ربان گرام صاحب کلان مرشد آباد حسب الامر اور اتیارخ بست و سوم حرم سنہ یکم زادہ ویکھد وہ شتاڈ و شش از بھرت در پیرہ بکلکتہ نو دھلی کشیرے پا بزرمانہ سازے پا مید انک شب حاملہ ہست فرد اپنے زایدناپلا سے مثالیعت خود وہ برگشت و برخی دین باب بر دیگران تقدم جسمہ تا بکلکتہ رفتند و بعد ورنے چند اکتوبری در کلان ختلل بیدہ برگشتند گذہ مرہ از متولیان ہبڑاہ نہذند بکلکتہ کہ دریاسی قلعے بہت بل پایان و شهریت ناپسان چون مظفر خاگب پر دعایا بکپنی بود زیادہ تر بیه القاتے دریارہ او مبنی دل کشته جواب و سوال را متوجه کذا اشتند و مسٹر جان گرام کو مخفی اشتاد بزر راجہ شتاب رے بیگانہ بود حمایت مظفر خاگب متعدد ریدہ بپاس و دستیها ی اور راجہ ہر قوم را با انک شاید دریارہ او را زدلا را رسیدہ بود در بیانی مذکور و بکلکتہ اگر دانید سعی بسیار نمودہ ہمین حکم دریارہ شتاب رے لعظیم آباد نیز خوستاد چون راجہ مذکور بین خلن و سلطنه ٹکار کر دے کارکز اسے ہمگان را خوشنو و در ارضے از خود وہشت ہو شیار خاگب بخارج و نیترت دریارہ او اینقدر ہمایت کرد کہ احمد این حکم نکر دة تا کید روانہ شدن بروز معین نمود این معاملہ خابر ابریسی اور دراد اخڑا و صفر سال بکھر نوعی داد و فاصلہ بک ماه در معاملہ او و مظفر خاگب اتفاق اتفا در راجہ شتاب رے تباخ سین حسب الامر بر بجزہ سوار و رہ گرے بکلکتہ گردید بوسٹیار خاگب لگفت کہ میک پکنی بڑی خواہت ہبڑاہ مهاراجہ باشد و صوبہ دار کہ ہمارت از سردار کپنی سہت ہنخی نامشہ کہ از حد ضلعہ عجمیہ آباد سیدر ون رفتہ بر بجزہ سوازے او سایہ دار ملازم بودہ سچ گوئہ استخفاف در ادب و سلام و امثال فرمان جائزند اشتمہ تا بکلکتہ رساند راجہ خذکور نیز بطور مسطور بکلکتہ رسیدہ دریز نے کامور گشت منزل نہ دعفیل ہواب و سوال و انفصالت ہبڑ دفعہ را معلوم نہ دہ اگر ان جا سے منقطع معلوم شو چینہ دین سلطور واد اوق اشنا را قصر تباشے لے خواہی خود بعد بکید و ماه روز بسے چنکم و بیش کہ الحال فقیر متذکر آن نیت بار بامب کو نسا ہر خند آباد و علیم آباد حکم کو نسل عتمدین جل راجہ

شتاب را و مظفر خنگ از کار سے ناصله کر عبارت از میند و بست ملک و تحریل خان پادشاهی است و امور شدن ارباب کلسل  
برزو جا بکار نه کور رسید و جوشیا خنگ روز دیگر اول وقت حکم باعضا را عیا ن شهر وارکان در بار در قلعه شتاب است داره خود مع جمل  
کو شنیک اجتمع نمود و در خبر را کونسلیه هاشسته حکم نامه کو نسل کلکن را ترجیه نهاده برآمد و در بار خام فتحی سراج الدین مجید خان  
ترجیه نموده رامب الاعشار بیانگ بلند خواهد و بگوش خداون را نکه مهار اجه شتاب را کرا از کار نهاده دیو هست  
فالصه شرایف مفردی و ارباب کو نسل عظیم آباد را آبان کار مأمور و منعوب گردانید که عمال محالات خالصه بجا جان نمکور رجوع  
نموده حسب الامر از این بعل آرندو مهار اجه نمکور را در امور زنهاست بحال و برقرار و اندزاد ازان باز صاحبان کو نسل در کار را سے خالصه  
سب را استقلال و انانفرا دجال شاگرت ناسب بینه دستان می پردازند اگرچه بنتیز زین هم بعد فوت میر حضرت فان مختار اصحاب  
اگلکشی به بود و اندزاد این احتمال اختیار معاملات مظفر خنگ شتاب را که هم داشته اند و بعد خنگ سال کر عبارت از اندیده ای در دو گورنر  
بشتگ بجار رسنکنیز از و مکیمه و مشتاد و بشش بجز بجز است ای آلان کر ما خرم شروع نمیزد و مکیمه و نمود و نیچ بجز است  
اصحاب کو نسل را در معاملات مانے و ملکی از نبندیان نمک که ناسب مختار کار گزاره شرکی صاحب اعتبار مگر متقدسه چنین  
که عمله و اتباع مظفر خنگ شتاب را بآبودند و نمکور سرشنسته دار و تابع فرمان ارباب کو نسل مرشد آباد و عظیم آباد و در کلکتة پیش و نیمه  
بپرسه راجه جانک رام مهابت جنگی نباشد دیوان خالصه و فی الحقيقة نایع مشرود کریں و برآجگلشی کرد دیوان فالصه بلاشباه مقرر است تا عیده  
چشود و بجهد این دفعه صالح دو ششم بجز بجز خیاره از درج اتفاق داد عظیم آباد بعده نایام خود و برخیز نایام کلیان سنگه پسر  
مهار اجه شتاب را سے تهد نموده آورده بجهد رسیده ن عظیم آباد اتفاق دیوان بپرسه رام و بجهد رسیده نادم بورام و خیالی رام تبعاد  
طیلی مانے اسیرو دلیل گردیده از درج اتفاق رافتند و گلیان سنگ کرد گرد ارباب اضطرار و نظر ارباب امید وار وصول باحوال بجز  
بینه و سے نمکور و معاملات محالات خلیع مدوره و نهایت استقلال است بعیت جان راجه ندارد از خراب و بجهه نیاز و شش

و از اسیا ب

ذکر آمدن عما و الدوام مسیح شنیک ببرشده آباد بینگاله و بگشتتن از انجا بکلکتہ و حکم صی  
یافت مظفر خنگ و مهار اجه شتاب را ازان گرفتار است و فی الجمله اقتداء بریافتمن مهار از  
نمکور و رام ملکدار است و وفات یافتند او بعده دن بخوردان از سرمه و سرمه و  
سردار است و فناحت نمودن مظفر خنگ بدوں صربتہ خود بجهه و نما چار است \*

چون مظفر خنگ دشتات را در گرفتار است پرها اکلیلش بکلکتہ رسیده عما و الدوام مسیح شنیک ببره اعلام و انتظام معاملات  
نمکار اراده نهضت ببرشده آباد نمود و بجه جب حکم دلایت ده دوازده کونسلیه که برای انتظام نمکدار است بینه و بینگاله معاون قدر  
بو آند موقوف گشتند کار نمکو پنج کس نمکور نمکیت مقرر شدند از جمله چار کس کی مسیر بار دل بو گلکه خز  
سال نزد و چارم از ناید دوازده هم بولا است وقت هذکه نمکور آید نام کس کس دیگر قیصر امعلوم نیست و کونسلیه با پستور سابق ده دواز  
کس در کلکه تجارت کمپنی مقرر آندند اما کایع ارباب کمیت و گفتیت عبارت از این جماعت اندکه ارباب محل عقد تبعیع امور عظیمه و غیر  
عظیمه این لامک باشند مثل تغیر لای و جروب با اصحاب افواج و غلادیا مصالحه بالعیضی اگر دن کشان و هرچه از این قبیل میز آید  
و نیز بجه نمای د و ن آن باشد الققصه کو نزد او افرماد بیچ الاول سنکنیز از و مکیمه و مشتاد و شرخ هنایا بالعیضه ارباب

کیت باد مرشد آباد گردید و دو ماہ و چند روز در مرشد آباد بوده از نہد و بست معاشرات و عزاداری صحب بعض محلہ کو صنوسیل از پال لکت  
مظفر خانی بوده اند قاصد معاودت بگلکتہ گردید در راهه ارباب نظر است من ناظم کمپین بیت و چار لک رفیع بود شانزده  
مقرر نموده منی بیکم راجب بحث اکنہ مبارک الدوله بسی حدیث این ہت مختار صادر مبلغ ذکور ساخت و این مبلغ برای کار خانجات  
امارت خود را معد مردم واجب الرعایت که سہیشہ لانهم و مور و مراحم ناخدا سلطنت بوده اند و برخاز عشار و تقارب بیرون خان  
در غول او و بعضی از اغلاف نهادت خبک هر جم و منتبان آن و دمان و هبایب بمحل و محل صدر رئے که برای حمدہ ہوئی انجام ہائے  
از سر کار کپنی نے دنبند و ہمین قسم و جھی تلیں بر کا بعضی مردم عظیم آباد غیر موافق نائب آنجا کہ اکنون پر شتاب بر کا ہت نہیں گشتہ  
لکن چون شبراکت مادر را هکلیان سنگر پر شتاب بر کا نہ دو و در دست او نیت مردم آنجا بالاحرج ماہ باہ میے یا نہد چون و پہ  
سین مرشد آباد دلشبراکت ناظم و در چکا پوے اختیار مبارک الدوله دنو اپنے عملہ او سپت کر دیجیر دو سال تغیر و تبدیل میے ہبند  
و کسانیکہ چند روز براں کا رعنیں میے باشدند باہم نفاق و دشنه در پے خرابے متولان چد کیر و طمع و افرافتادہ بہر چلیکہ دنہنہ  
و تو اند خانہ خود معمور و لطیفہ خواران را کہ معد و دسے ازنجیا ماندہ اند ہیشیه عاجز و محروم از وجودہ معینہ میے دارند بحمدی که  
و جہ مشاہرہ بعضی شانزده ماہ و از برخی بست و پنج ماہ و ازین قبیل در سر کار بیار باقی ہت و چند بار ہمین قسم باقیات  
راجحیکہ چند رضم نموده اند باز جملہ میں کی اکحال اگر فارغ خنکی این باقی بدھیہ آئندہ ماہ باہ خواہی بیدیافت و گاہ میے در دوہ  
تفقیع نمودند کہ این قدر زماہ توانیم داد و اچھے باقی ماندہ مقدور مانیت میافت نہیں بایں حال بازار عطا و ایصال  
آن وجہ بہستور دغرا سے بیچارہ کہ درین زمان دیر آسمان نہد وستان و سیلہ معاند از خصوص نوکریاں مرشد آباد از شکر  
خود محروم و مجبور اند و بجا لئے میے گذرا نہیں کسی مباد و سرواران معدلت شوار مثل ناظم و نائب او و بیکیات غلام مقتدر  
اینها را ہرگز نظر ترجیحے بحال در ماندگان بیچارہ نیت اگر این قد و مبلغ ہم کم مقر است لبور انفات و تعیت عقل حقيقة  
میں انقسام یا بد و مصارف مناسب در آید مردم بیکار بآرام نہ گتو نہ نمود و از برخی دوست و دولت اینما تو اند آسود  
اما بعقولناے دو ائمہ فلک کچ رفتار و حریان حکام از عقل و معدلت شوار ہرگز سخاطرنا خدا ترسان بیلے نگو عار و غدہ این قسم  
اسور خطر نہیے کند و در امر کیکہ نباید و بیچ کار و نیا و عقبا میے اینہا نیا بد شرا بیکے بلکہ لکوں معرفت میے رساند و از فضولیکہ  
خود باز نے آئند چنپا چخا اٹ و ائتمار لقاے اغتریب بہ بعضی از اعمال اینہا کہ از شرا بیکے و از بیار اند کے اس اشعار کردہ  
القصصہ گوہ نہ بعد الفراع از امور کے کمر کوز خاطر داشت بگلکتہ معاودت نمود و روز سی ششم ماه جمادی الثانیہ یا شانزده  
ماہ ذکور سہ شتا دو ششم از مائی دوازدھم را ہیے گفتہ بگلکتہ رسید آن زمان حکم با جضا و مظفر خنکہ مفتاح بر کا در کیت نمود  
دریکہ کو نسل شتاب را سے برای جواب و سوال میے رفت و در کو نسل کی مظفر خبک + + + + +

## ذکر رہائی یا فتنہ مہاراجہ شتاب را سے از ابتلاء گرفتار یہا سے جان فسادے

چون شتاب را کا مذکون و دهن لہڑا لو و گیہا پاک و دشت در بر کا او معاذ نے ہم چنانکہ محل امور او تو اند شد نمود نسبت نہ بغز  
جواب و سوال او زو و افضل یا فتہ مخلص اور پار اس ساخت احوالش از جمیع کاشم نولات کو مستم و مظنوں بود درست مکالمہ  
بہنا خزو مک سال و چند ماہ فیسر آمد و گورنر و جمیع ارباب کیت مذر خواہیے بیمار و مہر باسے و دلخواہی میثار نمود و شیخہ ضمیر  
اعتراف بآنکہ مکان عدم دیانتی کے نسبتہ مہاراجہ شتاب رئے بنا بریض جهات در دنما سے اصحاب کیت و ارباب عمل عقد

جماعہ ایجاد کی شیوه پاکستان بود لیکن تحقیق کرد کیا اس تدین میں بھل آمد ایشیاء از حیات و عدم دیانت خیر از دولت خود سے  
و حسن اخلاق ادا ان زیدہ ارباب و فاظہ ہر نگر دید و سلوک نامانی کے کی نسبت باو بھل آمد نہایت بسیار سیکھا از جزا ایسے نیکو  
خوبی کے ایجاد و نوہشته باو تغولیں یافت و خلاع فاخرہ بر قاست لیاقت اپنے پوشانیدہ مصلح جواہر علاوه آن عطا فرمودند و بود  
سابق شرک کو نسل صلح عظیم آباد کر دیں و مخصوص نہودند تازمان نہ کور ہو شبار خبک از کار عظیم آباد بیضا بھٹک نہ کر سے کہ ترتیب  
دارند موتو دن گشته بلکہ آئندہ بود و مشریق بھرست بجا اے او سفر زماں امہار اجہ شتاب کر کہنا برا فرط خیرت در واسطہ و بیگانگت اب  
و پرواسنے کلکتہ با ضراج او بیمار گشته آخر ہا صفت معدہ کہ لازم ہے کہ آن جاست بھر سائید و رفته رفتہ منجھ بامہال گردیدہ بود کہ  
رخصت یافت چون از کلکتہ نہضت بخود مردم عظیم آباد کشتر میعنی کے داد و استفادہ بعضی کے دغدغہ ایجاد ایجاد حقوق رعایتیں  
نموده در مقام ابراز و اطمینان خیانتش بودند از خوف تسلط ادو اطمینان ارادت و اقیاد تما باڑہ و بعین خوشانہ پیشگان عیارات گھنی  
باستقبال شناختہ آور دند نہایت ناتوان وضعیت البنیہ گردیدہ بود بعد و رو و بخانہ خود نہایت گلہ منہ از ایجاد کشیاں و نقدہ  
کہ مانع شان بود شکایتہ داشت بلکہ زیادہ ترازان و حق بجانب او بود چہ نہ کرے در فیقی با جمیع خوبیاں مثل او دیگرے برے  
این جماعت بخود بلکہ بارے برآقائے کے ماند اذ نہ کرے نایاب و قدر کرنے اداز جلد و اجابت عقلی بود و برا کے سلطنت خبک ہم ادا  
عمر و نگ مقارن رستگار شتاب کے الفاق افتادا ماحون روح شتاب کے متصل ہمین رہائے از زندان بدن خلاصے  
جست آبام احوال او درین مقام مناسب نہود و احوال ملغز خبک کہ ہنوز در قید حیات است اشارہ ابتدی تعالیٰ منعاب نہیں  
قلمدادہ خواہ شد +

## ذکر انتقال راجہ شتاب کے از دنیا بھر مطلاع و شناختن بمعرض مخاطبات خالق لفڑی آفاق

چون راجہ شتاب کے عظیم آباد رسید از شدت مکار عیکہ خومن سراجم معمولہ در جلد و سے نیکو خوبی کا دید از حیات خود تحقیقیہ  
استکراستے بھر سائید و قضاۓ اے معہود او ہم رسیدہ بود در مرض اسہما کیکہ لاحق داشت افراس ط پیدا کرد و مرض حبس را بآنکہ  
معتاد بخود ہما کولات خیر مناسب رغبت بھم رسید و در تدبیر مرض با وجود شور و ثبات مزراج تکوئے پیدا کردہ امتیاز نفع و  
نقسان دو گرد چنانچہ مولو سے فیض علی بھیب لے ائمہ تعالیٰ کے بال فعل در عظیم آباد نظر ندارد متوجہ معا الجہ او شد و قلع  
ظاہر از حسن تدبیر او احساس نہود اول خود بعضی از خوشنام دکویان حق ناشناس کے در حضور او فقیر از محلہ ان ہوشیار خبک  
و معاندہ طاہر سکر کو نہ دمولو سے فیض علی مذکور در ان زمان برفاق فیض صرف اوقات می نہود بنا بر اطمینان رسوئے  
و خیر خواہی می خود و اشتات لثبت فقیر برشمنی و عداوت از رجوع بھیب نہ کوریانع بودند بعد از ایک با منظر ارجو عزم و از  
خزدن و دا اے محبوں الاجمل کے در غیبت او تیار شدہ باشد بسیار لفہ ملاغت می نہودند و آن اجل گرفتہ با وجود اعتراف  
لبعو ائد دو اے او سنتکاف از مد او ہمیں نہود و چند سے بالمرہ تک دے اکرہ بھیعت گذشت بعد از ان رجوع پہا کہ مارکہ ہبارت از  
طبع ایجاد کی شیوه پس بسیار جنت ارباب کو نسل آنچا نہود اما این مبالغہ و اسحاج صہا جہاں ایجاد کی شیوه نہ بارشدت خیر خواہی می  
بودند از راه مدد و بداند بیشے دا کشتر صلاح در تتفقیہ موارد و تصفیہ معدہ از اخلاق و احیا الدفع دیدہ علاج بسیار نہود و مددہ  
کا کر ضعفے بکمال عمار مرض بود منعیت ترکشہ قوت ماسکہ و پا فصرہ بالمرہ ساقط کردیدہ +

## وقتن گورنر عہد الد ولہ مسٹر شہنشاہ بخلافات شجاع الد ولہ در بنادر سیں و انتظام معاطل

## عظیم آباد و معاودت نمودن به کلکته بزم مکف و درگذشت

متواتر بدرود راجه شاپر اسے خادم الدوام سرمشنگ بجادگر گورنر عم تابرو طلاقات شجاع الدوام قاصد بارس گردید و پانزدهم ربیع الثانی نیز برآمد آباد آمده در آخرینه مذکور یا شروع جمادی الادی نشسته بقرار داده و هفت چهارم بعده روزهای درود شاپر بتعظیم آباد رسید و قاصد بود که مبارا راجه مذکور را پس از خود گیرد او برعیان سفر آغاز نمود و مذر حماری خود کو دست گرفت گفته شمع برگافت دزنداد گورنر درود و عظیم آباد مانده به نیارس رفت و با شجاع الدوام که از این همانجا برداشته شد و ملاقات نموده جواب و سوالیکه درشت انفصال داد و با استطاعت راجه چیت شنگ پسر راجه بلوغ شد که زیند از نیارس که پدرش بجهل مدنی قبل از درود گورنر مرده بود و با شجاع الدوام گردید و نیازی برای ارج او را استحکام داده مخصوص شد و تهیه معاوده بتعظیم آباد نموده رین عرصه که او استطیا او از شهر جمادی نشسته مذکوره بود راجه شاپر را ازین عالم درگذشت عقائد او و پسرش اگرچه مطابق نموده ببلک طرف اسلام تعالیٰ داشت اما نیاز به همه صفات اتحاد پادقوام و مصالحتهاست دیگر موافق شرب سفور حسیش را در آتش سوختند گورت تعظیم آباد رسیده و معده و دایام را قوت دزدیده نیاز بردنی خود که تا باشتاب برگه کیمی مفتوح هر دم نگرد در راجه کلیان ستایر پسر راجه شاپر را اگرچه بیافتن این منصب باعتبار حداثت سن و سال که غفاران شبان بشیش بودند شست بکار نمایی پسرش نامور گردانید و همگیرات و در ما همیشور جمال دشته نلاوہ آن وجہی برگزین شاپر را مادر راه کایان سنگ افزوده ایست و پنجه از روپه داشت که با اختیار او بود موقوف کرد و بجهت که مناسب داشت با اختیار کوئسلیه باگذشت و در ما هر دم را اندک کم و مشی نموده تجویش برگزینش بگزینش و خزانه خالصه نموده خود بعجلت برچه ناقتر بطریق کلکته نصفت فرموده باشد + + +

## ذکر بعضی از حالات راجه شاپر که وکذب شمن نیکناییها درین عاریت سران

راجه شاپر از قوم کاچه سکیه سینه متولن شاپه جهان آباد است نکس پر درده خاندان صاحم الدوام په مصام الدوام خاندوان امیر الامر اداره اداره ملارمان آقاسیان گرچه که خلام صاحم الدوام و میرسان دمعتمد علیه خانه او بود اول تقلیل و چه ملازم شد آخر بخشش کلید داشت و نیکو خدسته مدارالحمد خانه آقاسیان و صاحب اختیار سه کار صاحم الدوام گردید پس صاحم الدوام ببر جست حق رفت و در شاپه جهان آباد انقلاب پار پیدا کرگشت بودن خود دران ملک صلاح نزدیده دیگر پادشاهی صوبه عظیم آباد و خدمات محالات جاگیر صاحبزاده خود که پرگنه پیچ داده بود گرفته دهین فواح آمد و چنانچه مذکور شد باز اقتدار رسیده نهایت ہوشیار و مستعد معاولدان کارگزار جزو رس دقيقه بایب در پیر بایب بود اکثر غربیها داشت بد ایست خیر از جمیع روسانی سند دستان که درین جزو زمانه ممتاز دباوجو دسته کارگری خالی از شحاعت و دلیری بسوز بیرونی در کمال عروج و مرجع وزیر و پیشوای عصر گشت اما نخوت داشت و با بجای بزرگ نیادگان با نهایت داشت و فروتنیهاست گذوانید و مطلب پیر کسی دشروع انسان درین ایام اکریا ایقت بزادردن داشت لبھولت د آسانه سر اخمام میداد و الا عذر سویت چنی پیشیر زیان از خرسته سائی را خوشنود سگردانید و با آنکه حومه کار باید بلانو محروم شد که بکار گشت و باز ادی روزهای دیگر از اول هشت قریب بیشتر از ایان در جواب و سوال میگذرانید و لتنگ نگذشتی با ادی کسی هرچه در هر چن حاجت مبالغه نمی کرد و حسن درستی پاکل غش و رشی از زبان اوسور غش نشده با وجود خبر درست

وقدر و قیمت شانہ شے ہر جنسے وناءت نہادشت بجا بیس بھا جبان و بالجان بقدر از رسید او در حرشیش لعلت و تعمیر راضی نبود سلیقہ معاش و رست داشت اخباں با خیال از جاماے دور دست که مسلم ملاکش بکفا یتیمے آمد طلبیمید و مبعا پتھر یا پنیز یا خلقت مقدور بستان امر اک متoste لبیک ببرد بجہر در و زنام اور ان خوانہ اک صنیافت موافق لیا قتش در کمال نفاست که اونچا اطمع و ملا و سے داشت مے فرستاد و درشا و بیا و غیراں کی صنیافت صرم مے کرد دست غافلش و سعت وروان مغلیہ داشت و خود در اسجا حاضر بود و لذتیاں کے چاشنی شیرین زبانے ملا وہ اطعم صنیافت و مهانے بکام جان حاضران سے چشائیں شرم و حیا بہر بیہ داشت کہ از ملار زمان مقریش ہم آمد و رفت اوپیش زنے راجھے کہ پیشوں نگهدارشته نہایت انشقاع افتخار و داشت کسے ندیدہ و مطلع ہم نیگر دید کہ چہ وقت اندر ون رفت و کے بیرون آمد بازن ہم ہم قوم و کفو خود کہ مادر راجہ گلیان دہبوٹنگ است کارے نہ داشت خانہ علیحدہ ببرے او بانڈک فاصلہ از مکان اقامت خود ساختہ بود و درستے دوبارکہ بعضی از ریام معینہ مہود بود و اندلیغروت میرفت لیکن ہماقش کم کتر کسے راجھے شدا کثر مردم کہ با اور تاگ طرفها طرف شده و بکیم از ملکیتیان عجمہ مثل صاحب کلان عظیم آباد و امثال ذلک ساختہ و بکار تجارت کمپنی و امور دیگر ماوراء نہایت سالہ امداد و دستے ورزید نہ بگراہ اتفاق انقلابے براۓ آنہار ویدا و ده معائب می گردیدند وطن نے آبروئے آنہا سجد یقین مے رسید در چان وقت بجہر در جمع کے باوسے نبود نہیں سپر ساختہ سمجھایت آنہا میکو شید و از دام گرفتار ہیا نجات مے تجھیہ بکرس از نتاہ جہان آباد سے آمد اگر شخص برا ادا شنا بود و اگر نیام او را مے شاخت در رعایت او بہر صورت کروت کمتش بآن میرسید مقصر نے گردید پون و جمیعنی لکیل ببرے مصارف اتفاق مقر و باختیار او بود و باقے زرہ از لپنی در مجال التصرف در ان نہ داشت بنا برین اگر سے تو انت ببرے او و بچے معینے نبود و ماہ باہ میرساید اگر بین صورت متعذر بود بر کار را سے مفصل ہر دم را فرستادہ از اسجا اتفاق می رسانید این قسم ہم اگر تعذر داشت تو وضعی لائی با آن شخص نبود بلکہ بخوبی میخواست و زاد را سے علاوہ تو اضع سابق گذرا نیدہ خوش نہ د مرخص مے فرمود شیخ شرف الدین محمد از احمدیہ اول شیخ سعید شید محمد کی اعلیٰ امداد و رجتہ مرد فاضل صالح عمرے بود از متوفین بخوبی اشرف زادہ امداد شرفا با منظر احتیاط و افتخار کہ نابرسبی عارض آن بزرگوار گردیدہ با شہزادہ دولت سنبھ و قیاس اخطا و انعامیکہ امر اک این دیار بزمیان اقتدار سلطنت و شوکت خود با عملہ و خدمہ عقبات مالیات و زوار و متعدد ان اماکن مقدسہ مے نبودند و منہن ہشتاد سالگی و از بکار ل گردیدہ قریب بیک سال کم و بیش در مرشد آباد و ہمچنانکہ لبیک بجہر و با آنکہ ناظم ذات بہر و مسلمان صاحب اقتداء و اتباع این ہر دو ہم زردار بود و اند کسے بحال او چنانچہ بای پسپرد جنت ناچار آن بزرگوار عازم اودہ و لکھنؤ مرکز دوست شجاع الدین و والہ آباد کہ در ان زمان در اسلفیت شاه عالم پا دشادہ ہما بجا بود و گردیدہ وارد عظیم آباد مشد و تبقیر می ہے خیر سنبھلت آن بزرگ رسیدہ توفیق تقریب ملاقات اور بامہارا حشتاب برکیا فت با آنکہ بنا مسنبھ و بود بجہر و کتمان احوال آن بزرگوار شدہ نجابت اور فت و جمیع خدم و حشم را بیرون گذاشتہ نہایا بیک دو خدمتگار و میر قوام الدین خان و حضور شش فتحہ بکیال تو اضع و فروع نے سلام کر دو بہر خپڑ بزرگ مرقوم تخلیف نشستن برسنہ یک ببرے او گستر وہ بود نبود بیاس ادب بند سادہ مذکور نہ شستہ بہایا تمام بہرگو شہزاد اتھام گرفت و ساغتہ اور اک فیض صحبتیں نبزد و دھڑہ صنایفت گرفتہ برجاست شا سیک و عددہ آمدن شان بود مسند مکلفی کہ در اعیاد ببرے اک محراج مے گستر دند برا سے بزرگ ہو صوف گستر وہ خود برقا گوشہ سفیدہ سادہ نشست و مردم را زور و حضور خود تا اور و آن بزرگوار متفق داشت اجنب ناز مغرب کہ بہارہ سنبھ و تشریف شریف